

A Comparative Study of Bahram-e Gur's Life in Jawame al-Hekayat and Canonical Historical Sources*

Zahra ArabAmeri

Ph.D. student in Persian language and literature, Semnan University

Dr. Ali Mohammad Shahsani¹

Assistant professor in Persian language and literature, Semnan University

Abstract

The present study is devoted to studying the stories of Bahram V of Sassanid, known as Bahram-e Gur, in Awfi's *Jawame al-Hekayat* (The Collection of Anecdotes and Preminent stories). *Jawame al-Hekayat* is one of the most reliable Persian books, which has received less attention due to its immense length. This study intends to examine the similarities and differences between the stories of *Jawame al-Hekayat* and those of reliable canonical historical sources. In order to do that, comparison is made with four important Arabic and Persian sources, including: *Tarikh-e Tabari*, *Tarikh-e Ball'ami*, *Tarikh-e Tha'alebi*, and *Shahnameh* (and some other sources). It seems that the main source for Awfi's version of Bahram-e Gur in *Jawame al-Hekayat* is historically reliable, and Awfi has succeeded in creating a new narrative by means of applying minor changes. The results of comparing Awfi's version with those of historical narratives show that some of the stories about Bahram-e Gur do not exist in the mentioned history book, or else Awfi has simply ignored them. His goal is to depict Bahram-e Gur as both a historical and mythic figure. It is worth mentioning that some of the stories and narratives about Bahram-e Gur exist only in Awfi's *Jawame al-Hekayat*, and no other reliable history book mentions them. The study has tried to examine all the stories separately and highlight their similarities and differences. The method adopted in the study is analytic and bibliographic.

Keywords: Bahram-e Gur, *Jawame al-Hekayat*, *Tarikh Tabari*, *Tarikh Balami*, *Tarikh Tha alebi*, *Shahnameh*

بررسی تطبیقی داستان زندگی بهرام گور در جوامع الحکایات و منابع برجسته‌ی تاریخی

زهرا عرب‌عامری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

علی محمد شاه‌سنی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی داستان‌های بهرام پنجم ساسانی ملقب به بهرام گور در کتاب جوامع‌الحکایات عوفی اختصاص دارد. کتاب جوامع‌الحکایات یکی از کتاب‌های معتبر زبان فارسی است که به خاطر حجم زیاد آن کم‌تر به آن پرداخته شده است. بنابراین برای آن که نشان دهیم داستان‌هایی که در جوامع‌الحکایات آمده دارای چه اشتراکات و اختلافاتی با منابع تاریخی دسته اول است به مقایسه‌ی داستان‌ها با چهار منبع مهم عربی و فارسی تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ ثعالبی و همچنین شاهنامه (و چند منبع دیگر) می‌پردازیم. به نظر می‌رسد مأخذ اصلی داستان‌های بهرام در جوامع‌الحکایات بر روایتی تاریخی معتبر بنا شده و عوفی توانسته است با کاهش یا افزایش، روایتی نو بیافریند. نتایج مقایسه‌ی روایت عوفی با کتاب‌های تاریخی نشانگر آن است که بعضی از داستان‌های بهرام گور در منابع تاریخی مذکور وجود ندارد یا عوفی به سادگی از آن‌ها رد شده است و هدف اصلی او پرداختن به شخصیت بهرام گور به عنوان شخصیتی برجسته و افسانه‌گون است. گفتنی است که برخی از داستان‌ها و روایات در خصوص بهرام گور، تنها در جوامع‌الحکایات آمده است و کتب معتبر تاریخی دیگر به آن‌ها اشاره نداشته‌اند. شیوه‌ی ما در این پژوهش بررسی تحلیلی تک‌تک داستان‌ها و پرداختن به وجوه اشتراک و اختلاف آن‌ها است. روش به کار گرفته در این پژوهش، شیوه‌ی تحلیلی-کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: بهرام گور، جوامع‌الحکایات، تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ ثعالبی، شاهنامه

کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات اثر سدید الدین محمد عوفی که در حدود ۶۳۰ هجری قمری (نیمه اول قرن هفتم هجری) نوشته شده، مجموعه‌ای از داستان‌هایی است که دارای نکات تاریخی، اخلاقی و مذهبی و پر از لطیفه‌های پارسی است. مقصود نویسنده از جمع‌آوری داستان‌ها در حقیقت بیان یک رشته معارف اخلاقی و پند و اندرز بوده است.

مقایسه‌ی تطبیقی منابع تاریخی با روایت‌هایی که نویسندگانی چون عوفی به کار گرفته‌اند میزان نوآوری و دخل و تصرف‌های آن‌ها را در روایت‌ها آشکار می‌کند. داستان‌هایی چون زندگی و پادشاهی بهرام گور در منابع تاریخی موجود است که عوفی در کتاب جوامع الحکایات از آن‌ها بهره برده و آن‌ها را با آرایش هنرمندانه آراسته است. در کتاب‌های تاریخی چون تاریخ طبری و تاریخ بلعمی، سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام الملک و شاهنامه‌ی ثعالبی، شرح دلاوری‌های بهرام گور و بخشش و مردم‌داری این پادشاه ساسانی آمده و داستان زندگی وی همواره الهام بخش شاعران و نویسندگان بوده است.

بهرام پنجم یا بهرام گور یکی از پادشاهان نامدار دوره‌ی ساسانی است که یاد و خاطره‌ی زندگی و فرمانروایی او در منابع تاریخی و ادبی دوره‌ی اسلامی، با شاخ و برگ‌های داستانی و افسانه‌ای آمیخته شده است و در ادبیات ایرانی و عربی، داستان‌ها و افسانه‌های بسیاری درباره‌ی شکارهای شگفت‌آور، عشق ورزی‌ها، گشاده‌دستی و بخشندگی، جنگاوری و خوشگذرانی‌ها و شادخواری‌های او به چشم می‌آید.

پرسش بنیادین پژوهش پیش‌رو این است که محمد عوفی در به دست دادن داستان «بهرام گور» از چه منابعی بهره گرفته است و دست بردن و افزایش‌های هنرمندانه‌ی او در داستان‌های بهرام بر چه پایه و اساسی انجام پذیرفته است چنین به نظر می‌رسد که پایه و پیرنگ اصلی داستان‌ها بر روایت‌های تاریخی بنیان نهاده شده است که مأخذ و منبع آن‌ها کتاب‌هایی چون تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ ثعالبی، کتاب البدء والتاریخ، تاریخ ابن اثیر، سیاست‌نامه‌ی نظام الملک، اخبار الطوال و شاهنامه‌ی فردوسی است. فرضیه‌ی پژوهش نیز بر آن است که عوفی به دلیل بهره داشتن از دانش‌ها و علوم گوناگون و مهارت در داستان‌پردازی، بخش‌هایی به جهت آموزه‌های حکمی و اخلاقی و نیز عناصر نمادین به داستان‌ها افزوده و آن‌ها را اسطوره‌گون و افسانه‌ای کرده است.

هدف از پژوهش حاضر کندوکاو در منابع و آثار تاریخی بهره گرفته شده‌ی عوفی در نگارش جوامع الحکایات است. بیشتر آگاهی‌ها و اطلاعات در خصوص سلسله‌ی ساسانی در منابع ایرانی به منابع پس از اسلام بازمی‌گردد. کتاب‌های پرشماری در دوران اسلامی به نگارش درآمده‌اند که دربردارنده‌ی اطلاعاتی گرانبها درباره‌ی رویدادهای ساسانیان است. نکته‌ی مهم در خصوص تاریخ‌نگاران پس از اسلام آن است که ایشان در کنار ذکر رویدادهای تاریخی بر اساس تأثیری که از روایت‌نگاری و تاریخ‌نویسی روزگار ساسانی پذیرفته بودند، نکته‌ها و مطالب خارق‌العاده و افسانه‌ای را در میان مطالب تاریخی گنجانده‌اند چنان که افسانه‌های فراوانی در میان این کتاب‌ها درباره‌ی «بهرام گور» دیده می‌شود. از این رو هدف از پژوهش حاضر آن است که نشان دهد چگونه نویسنده و گردآورنده‌ی «جوامع الحکایات» با افزودن برخی از داستان‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای به روایت تاریخی زندگی بهرام گور، اثری افسانه‌ای - حماسی پرداخته است و از یک شخصیت صرفاً تاریخی فراتر رفته و به شخصیت افسانه‌گون بدل شده است. شخصیتی که نه تنها فرمانرواست، بلکه خردمند و پهلوان نیز هست.

کتاب «جوامع الحکایات و لوازم الروایات» یکی از تألیفات نفیس در زبان پارسی است که محمد تقی بهار آن را کتابی «مفید» و «مرغوب» در شمار آورده است: «از یک جهت می‌توان او [عوفی] را از جمله نویسندگان مرتبه اول قرار داد و آن حسن انتخابی است که در دو تألیف مفید و مرغوب خود به عمل آورده است و حسن انتخاب، خود از مزایای بسیار عمده‌ی هر تألیف و تصنیفی است. لباب الالباب و جوامع الحکایات مانند دو ستاره‌ی تابان از مشرق ادبیات ایران همواره می‌درخشند و تا زبان فارسی زنده است، علمای فن ادبیات و تاریخ، رهین این دو کتاب گرانها خواهند بود» (بهار، ۱۳۷۵، ج ۳، ۳۸).

زنده یاد ذبیح الله صفا نیز این کتاب را برجسته و دارای اعتبار دانسته و گفته است: «این کتاب مهم‌ترین اثر عوفی و از جمله‌ی معتبرترین کتبی است که به زبان پارسی تألیف شده و متضمن فوائد تاریخی و ادبی است که در کتاب‌های دیگر به دست نمی‌توان آورد» (صفا، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۰۲۸). اما جای تأسف است که در خصوص این اثر، چه در نقد و چه در توصیف آن، آثار اندکی پدید آمده است. یکی از دلایل مهم آن می‌تواند حجیم بودن آن باشد، چرا که این کتاب در چهار مجلد و هر مجلد دارای بیست و پنج باب است. دلیل دیگر، چاپ‌های کم‌شمار و کمتر در دسترس عموم بودن آن است. به هر روی، در باب این اثر تاکنون کتاب‌ها، رساله‌ها و مقاله‌های اندکی منتشر شده است.

از آن جا که این مقاله به بررسی بازتاب داستان بهرام گور در جوامع الحکایات می‌پردازد، باز هم شمار آثاری که در خصوص پیوند این دو با هم نگاشته شده، کم‌تر و کم‌تر است. در زیر به کتاب‌ها و مقاله‌هایی که مرتبط با موضوع مقاله‌ی حاضر هستند، اشاره می‌شود.

نخست باید به مقاله‌ای به قلم محمد غضنفر علی ورائیچ و با عنوان «اهمیت جوامع الحکایات عوفی از نظر داستانی» (۱۳۸۵) اشاره کرد که مقاله‌ای توصیفی است و تحلیل چندانی در آن به چشم نمی‌خورد. در این میان باید به کتاب برجسته‌ی مایکل بری استاد تاریخ خاورمیانه و دنیای اسلام در دانشگاه پرینستون آمریکا با عنوان «تفسیر مایکل بری بر هفت‌پیکر نظامی» (۱۳۸۵) اشاره کرد که هر چند تحلیلی بر کتاب «هفت‌پیکر» نظامی است، اما در خصوص «بهرام گور» و زمانه‌ی او اطلاعات ذی‌قیمتی دارد.

مقاله‌ی افسانه حسن زاده دستجردی «نقد و تحلیل مقایسه‌ای منطقی داستانی بهرام گور در شاهنامه و متون تاریخی قدیم» (۱۳۸۵) دیگر اثری است که به مقایسه‌ی داستان بهرام گور در شاهنامه با منابع تاریخی کهن پرداخته و کوشیده است تا اختلاف‌های جزئی و نیز اختلاف‌های ناسازگار این منابع را برشمارد. مقاله‌ی دیگر اثر ندا اخوان اقدم با موضوع «مقایسه‌ی روایاتی چند از سلسله ساسانیان در شاهنامه و منابع تاریخی» (۱۳۸۵) است که به چهار موضوع که یکی از آن‌ها به «بهرام گور» اختصاص دارد در اندکی بیش از یک صفحه پرداخته است. مقاله‌ی قابل توجه دیگری که باید از آن یاد کرد به قلم مریم حسینی و با عنوان «آبشخورهای تاریخی روایت نظامی در نظم هفت‌پیکر» (۱۳۹۹) است که داستان بهرام گور را در هفت‌پیکر نظامی، با شش اثر تاریخی و ادبی مقایسه و تحلیل کرده است. این مقاله که مبنای خود را در «هفت‌پیکر» نظامی قرار داده، دارای تحلیل‌های سنجیده و بررسی‌های ژرف‌نگرانه است. دو مقاله‌ی محمد جعفر محبوب «گور بهرام گور» (۱۳۶۱) و سجاد آیدنلو «غیبت بهرام گور» (۱۳۹۵) به مقوله‌ی غیبت یا ناپدید شدن بهرام، و یا مرگ بهرام گور و نحوه‌ی آن پرداخته‌اند.

در پایان باید به سه مقاله‌ی زیر نیز اشاره داشت که هر چند با موضوع بنیادین مقاله‌ی حاضر، اشتراکات و همسانی‌های بسیار اندکی دارد، اما در آن‌ها می‌توان رگه‌هایی از اشتراک را وکواندک مشاهده کرد: الف- علی رضا نیکویی، بهزاد برکت و معصومه غیوری «بازنگری روایات تاریخی یزدگرد اول و بهرام پنجم با تأکید بر تحلیل انتقادی گفتمان» (۱۳۹۴) ب- مریم علوی، پروین دخت مشبور و محمد فاضلی «بررسی تقابل در بخش تاریخی شاهنامه از نظر رویکرد ساختارگرایانه‌ی استروس مطالعه‌ی موردی داستان بهرام گور، خسرو انوشیروان و بهمن» (۱۴۰۱). پ- بی‌نا «آیین‌نامه‌های پهلوی و آثار باقی‌مانده‌ی آن‌ها در مآخذ عربی» (۱۳۵۹) در اصل به زبان عربی که در این مقاله به گفته‌ی ابن الندیم استناد جسته شده که وی در کتاب خود «الفهرست» به کتابی به نام «آیین تیراندازی» تألیف «بهرام گور» اشاره کرده است.

شاهی در میانه‌ی تاریخ و افسانه

بهرام پنجم ساسانی، مشهور به «بهرام گور» یکی از سرشناس‌ترین فرمانروایان ساسانی است. آنچه در متون تاریخی و ادبی درباره‌ی او آمده، آمیزه‌ای از تاریخ و افسانه است. «اردشیر بابکان»، سرسلسله‌ی ساسانی، «بهرام گور» و «خسرو انوشیروان» پرآوازه‌ترین شاهان ساسانی هستند که در خصوص آنان نوشته‌های بسیاری نگاشته شده و در دسترس است و خود ایشان دستی در این کار -آوازه و برجستگی- داشته‌اند. مسعودی، تاریخ‌نگار پرآوازه‌ی عرب، نخستین خلیفه‌ی عباسی، سفاح، را کسی توصیف می‌کند که می‌کوشید خود را آگاهانه با آداب سه شاه بزرگ ساسانی سازگار کند که اسلام نخستین سده‌های اسلامی همواره به‌عنوان سرمشق پرهیزگاری شاهانه به‌خاطر می‌سپرد: اردشیر، بهرام گور و خسرو انوشیروان (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۲۷۰؛ ن.ک. بری، ۱۳۵۸: ۱۰۲). مایکل بری در این باره می‌گوید: «در بین این سه شاه بزرگ ساسانی، اسلام سده‌های میانی ترجیح می‌دهد درونمایه‌ی هم‌آمیزی عرب و ایرانی را در سیمای بهرام گور متبلور سازد (همان: ۱۰۳). زندگی بهرام با افسانه آغاز می‌شود و با افسانه به پایان می‌رسد. آن‌چنان زندگی او با افسانه گره خورده که جدا ساختن واقعیت از افسانه در این راه بسی دشوار می‌نماید. پدر وی «یزدگرد یکم» (۴۲۰-۳۹۹م) خود به دست بزرگان و اشراف به قدرت رسید، اما رفته‌رفته از نفوذ آنان کاسته و ایشان را محدود ساخت. از آن‌جا که در پی آرامش کشور بود، هواخواهان جنگ را ناکام گذاشت و از سویی دیگر به رواداری مذهبی - به ویژه نسبت به مسیحیان - روی آورد. این کار موبدان و دینوران زردشتی را ناخرسند ساخت و آنان را بر ضد او برانگیخت. یکی از منابع سریانی او را به عنوان پادشاهی نیکوکار، پادشاه مسیحیان و مقدس‌ترین پادشاهان ستوده است. از این‌رو در متون زردشتی فارسی میانه از او به‌عنوان «بزهکار» یا «بزه‌گر» یاد شده است.

یزدگرد یکم در سال ۴۲۰ میلادی درگذشت. مرگ مشکوک او که گفته شده در شکارگاه در پی لگدزدن اسبی وحشی و رام نشده روی داده، نشان از همین ناخرسندی و خشم اعیان و موبدان و بزرگان درباری می‌تواند داشته باشد. چنین به نظر می‌رسد که ایشان فرصت را مغتنم شمرده و در جایی به دور از انتظار، از دست یزدگرد رهایی یافته باشند و سپس داستان لگدپرانی اسب را برای پنهان داشتن کردار خود بر ساخته باشند. پسر بزرگ یزدگرد، شاپور، در پی رسیدن به پادشاهی از ارمنستان راهی تیسفون می‌شود، اما به دست اشراف و درباریان کشته می‌شود و شاهزاده‌ای را به نام «خسرو» که نیای خود را اردشیر بابکان می‌دانست به شاهی برمی‌گزینند. این امر نشان می‌دهد که تا چه اندازه بزرگان و اشراف و موبدان از کار و کردار یزدگرد خشمگین و ناخرسند بوده‌اند. اما بهرام، دیگر پسر جوان یزدگرد، که پدر وی را برای پرورش یافتن، پیش از این به سرزمین عرب‌ها در حیره فرستاده بود، به کمک سپاه منذر، پادشاه حیره، و فرماندهی پسرش نعمان به تیسفون می‌تازد، خسرو

را برکنار می‌کند و خود به سال ۴۲۱ به جای او می‌نشیند. بهرام (۴۳۸-۴۲۱ م) از هر نظر، پادشاهی موفق و کامران است. یک سال پس از رسیدن به پادشاهی، پیمان صلحی با بیزانس (روم شرقی) می‌بندد، از اشراف و موبدان دلجویی می‌کند و می‌تواند «هیونان» (هپتالیان) از قبایل کوچ‌نشین در مرز خاوری را که با گذر از جیحون، قلمرو «باختر» (بلخ) را اشغال کرده و مرزهای خاوری ایران را بار دیگر به خطر انداخته بودند، شکست دهد. بهرام، خاقان هون‌ها را به دست خود در نزدیکی مرو با شبیخونی می‌کشد و با غنایم سرشار و انبوه به پایتخت باز می‌گردد.

روزگار بهرام پنجم (گور) سرشار از رفاه، آبادانی و صلح است. همچنین مجالس پرشمار بزم او، به همراه دلبستگی وی به شکار- که با لقب او (گور) در پیوند است- و نیز شادخواری‌ها و کامرانی‌ها، از بهرام چهره‌ای شاخص ساخته است. در میان روایاتی که از این رویدادها نقل شده است، بی‌گمان افسانه‌های بسیاری وارد گشته است. در نخستین نوشته‌های پارسی دری، سرودن نخستین شعر پارسی را بدو منسوب داشته‌اند؛ امری که افسانه‌گون بودن آن امروزه آشکار است. آن دسته از گفته‌ها و روایت‌ها که از شاعری بهرام یاد کرده‌اند و نیز این‌که او به چندین زبان سخن می‌گفته است، بیشتر پیوندی با تخیل و افسانه دارند و به همراه داستان‌های جذاب و شگفت‌آور دیگر، همه و همه می‌تواند گونه‌ای رمان تاریخی باشد که درباره‌ی او پدید آمده باشد.

مرگ اسرارآمیز بهرام هم از عنصر خیال و افسانه به دور نمانده است. هرچند به گفته‌ی فردوسی، مرگ بهرام در خواب رخ داده و مرگ طبیعی بوده است، باز هم این رویداد با روایات افسانه‌ای درآمیخته است. بر پایه‌ی این روایات، بهرام گور به هنگام شکار-گویا در سرزمین ماد- در چاه یا باتلاقی می‌افتد و ناپدید می‌شود و هر چه پیکر او را می‌جویند نشانی از آن یافت نمی‌شود.

گفته‌اند شهرت او به «بهرام گور» برآمده از دلبستگی و علاقه‌ی او به شکار و به ویژه به شکار گور بوده است، و همین شیفتگی بوده است که سرانجام او را به دام گور کشانده است. به هر روی هر چه که باشد، افسانه‌های روزگار بهرام پنجم از ورای همه‌ی افسانه‌ها، این حقیقت را باز می‌نماید که دوران زمامداری او برای کشور و مردمان آن - هر چند ستم و تعدی‌هایی نیز گزارش شده است- دوره‌ی فراغت و آسودگی، کاهش مالیات، ثروت و شکوه، دوری از جنگ و نبردهای بی‌حاصل و رونق و شکوفایی بوده است (ر. ک: زرین کوب، ۱۳۸۴: ۴۵۷-۴۵۵؛ کریستن سن، ۱۳۸۵: ۳۸۲-۳۶۷؛ شپیمان، ۱۳۸۴: ۴۶؛ دریایی، ۱۳۹۹: ۲۷).

متون و منابع ایرانی که تاریخ ساسانیان را بازتاب می‌دهد، دو دوره را در برمی‌گیرد: دوران پیش از اسلام و دوره‌ی پس از اسلام. منابع پیش از اسلام که از روزگار ساسانیان سخن گفته‌اند، اندک‌اند. دلیل آن می‌تواند از میان رفتن منابع تاریخی و نیز سنت شفاهی که رویدادها را سینه به سینه نقل می‌کرده‌اند باشد. این منابعی که یاد شد به‌طور عمده صورتی افسانه‌ای دارند و تنها رگه‌هایی ناچیز و اندک از واقعیت را نمایان می‌سازند.

بیشترین آگاهی‌هایی که در منابع ایرانی درخصوص ساسانیان وجود دارند به منابع دوران اسلامی متعلق‌اند. کتاب‌ها و رساله‌هایی پرشمار در روزگار اسلامی درباره‌ی سلسله‌ی ساسانی نگارش یافته‌اند؛ اما در این‌جا نیز مشکلی رخ می‌نماید: تاریخ‌نگاران ایرانی پس از اسلام، در کنار ثبت و بازتاب رویدادهای تاریخی، بنابه تأثیری که از روایت‌نگاری ساسانی پذیرفته‌اند، رخدادهای باورناپذیر، افسانه‌ای و ماورای طبیعی را نیز در لابه‌لای مطالب تاریخی گنجانیده‌اند. در کتاب‌های تاریخی و ادبی، افسانه‌هایی تاریخی درباره‌ی چهارده تن از شاهان ساسانی نقل شده است (ر. ک: حسینی، ۱۳۹۹: ۱۱ و ۱۲).

به گفته‌ی مایکل بری «برای زدودن هاله‌ی افسانه‌ای که اغلب چهره‌ی راستین بهرام نجم را از ما می‌پوشاند، می‌توانیم برخی گواهی‌های بیزانسی تاریخ‌نگاران سده‌های پنجم و ششم [میلادی] را به کتاب‌های تاریخ‌نگاران مسلمان بیفزاییم. پرارزش‌ترین این گواهی‌ها، پروکوپ دوسزازه [پروکوپس]، تاریخ‌نگار امپراتور ژوستینین (Justinien) است». (بری، ۱۳۸۵: ۶۸).

روایت‌های زندگی بهرام گور در جوامع‌الحکایات

- (الف) تولد بهرام و کودکی وی، ساختن قصر خورنق و برگزیدن اسب
(ب) دوختن شیر و گوری با یک تیر به هم (در شکارگاه)
(ج) رفتن بهرام به نزد پدر به شوق دیدار و بی‌اعتنایی یزدگرد به پسر و به زندان کردن او
(د) مرگ یزدگرد، سعی بهرام در بازپس گرفتن پادشاهی و برگرفتن تاج از میان دو شیر
(ه) حمله‌ی خاقان چین و شکستن او به دست بهرام
(و) رفتن بهرام به هند و خواستاری دختر شنگل
(ز) درخواست بهرام از شنگل برای فرستادن هزار مطرب خوش آواز (که لولیان از نسل آنانند)
(ح) بیدار شدن بهرام گور از دار زدن سگی به دست شبان و مجازات کردن وزیر خائن
(ط) آمدن گدایی به خدمت بهرام گور و خاک خوردن وی و مورد توجه قرار گرفتن وی توسط بهرام
(ی) شکار بهرام گور دو مرغ را وقتی که نزد نعمان منذر بود (مأخذ تاریخ ملوک عجم است)
(ک) همکاسه شدن بهرام به قصد امتحان با حکیمی که می‌خواست او را وزیر کند و دون‌طبعی آن حکیم وی را مردود ساخت.
(ل) فرورفتن بهرام در چاه و ناپدید شدن وی

روایت اول: تولد بهرام و کودکی وی، ساختن قصر خورنق و برگزیدن اسب

روایت عوفی و بلعمی از داستان تولد بهرام و کودکی وی تا حدودی شبیه یکدیگر است در جوامع‌الحکایات آمده است: «گویند یزجرد را هر فرزندی که بیامدی نزیستی و او را از آن می‌رنجید، تا او را پسری آمد متناسب اطراف، خوب شمایل که آثار بزرگی در جبین او پیدا بود و مخایل شهریاری در حرکات و سکنات او ظاهر.» (ق ۱، ب ۴، ص ۲۸۵)
در بلعمی آمده است «پس چون یزدجرد را فرزندان همی‌آمدند و همی‌مردند باز به آخر او را پسری آمد که از پس او ملک بود و او را بهرام نام کردند و تدبیر کرد که این را از شهر عجم.....» (بلعمی، ۱۳۴۱: ۶۴۲)
در روایت عوفی یزدگرد فرزند را به نعمان بن منذر می‌سپارد که او امیر عرب و پادشاه حیره بود و در تمام وقایع و اتفاقات فقط نام نعمان دیده می‌شود. نظیر همین داستان در طبری و بلعمی نیز آمده است ولی این پادشاه عرب پرورنده‌ی بهرام، نعمان بن منذر و یا نعمان بن امرؤالقیس ذکر شده است و بعد از او پسرش منذر جانشین او می‌گردد.
در ثعالبی نیز این داستان آمده است ولی یزدگرد فرزند را به منذر بن نعمان می‌سپارد که پادشاه حیره است.
در روایت طبری و شاهنامه نام نعمان و منذر هر دو می‌آید اما آن‌که بهرام به او سپرده می‌شود و او را پرورش می‌دهد، منذر است با این تفاوت که در شاهنامه منذر فرمانروای یمن است نه حیره و بهرام در یمن پرورده می‌شود. حیره جایی که

یزدگرد، بهرام را برای پرورش یافتن بدان جا فرستاد، برای ساسانیان سرزمینی با ارزش بود. به گفته‌ی مایکل بری: «حیره، پادشاهی عرب خودمختاری که در سده‌ی چهارم بنیانگذاری شده بود، اما متحد نزدیک ایران بود، نه تنها کاروانسرای ثروتمند به شمار می‌رفت، بلکه دژ مرزی و نگهبان امپراتوری ساسانی در برابر تهاجم ارتش‌های امپراتوری روم شرقی و همچنین بدوی‌های رام نشده محسوب می‌شد. از همان پایان سده‌ی چهارم، در زمان حکومت یزدگرد اول، شاهان حیره، این کار پاسداری از بیابان را برعهده گرفتند. امپراتوری ایران آنان را همچون سرداران گردان‌های عرب امپراتوری ساسانی زیر بال و پر خود می‌گرفت» (بری، ۱۳۸۵: ۱۰۵).

در روایت عوفی و بلعمی تولد بهرام و سپردن او به نعمان و ساختن قصر خورنق و سدیر برای بهرام و همچنین از برگزیدن اسب خلاصه یاد شده است، با این تفاوت که در روایت طبری و بلعمی وقایع به صورت مفصل و با جزئیات بیشتر ذکر شده است. برای نمونه به قسمت‌هایی از جوامع‌الحکایات در مورد قصر خورنق و سدیر توجه کنید:

«دو قصر عالی به جهت او بنا کرد یکی را سدیر نام نهاد و یکی را خورنق و عرب را هیچ بنا از آن با تکلف‌تر نبوده است.» (عوفی، ق ۱، ب ۴، ص ۲۸۶)

روایت عوفی و بلعمی از داستان تولد بهرام و کودکی وی و سپردن او به نعمان تا بخش ساختن قصر خورنق شبیه یکدیگر است. این بخش (ساختن خورنق توسط سنمار و مجازات کردن وی) در روایت عوفی موجود نیست ولی در روایت بلعمی و طبری به صورت مفصل و با جزئیات فراوان ذکر شده است. در روایت ثعالبی فقط نام این دو قصر آمده است و از سازنده‌ی آن نامی برده نشده است.

مقایسه‌ی بخش‌های مختلف تاریخ بلعمی و جوامع‌الحکایات عوفی بیانگر این حقیقت است که منبع اصلی عوفی در تدوین تاریخ بهرام گور، کتاب تاریخ طبری و ترجمه‌ی آن تاریخ بلعمی است و می‌توان گفت که روایت عوفی بیشتر از شیوه‌ی روایت بلعمی پیروی می‌کند تا روایت طبری. «ابن اثیر» نیز روایتی از کودکی و تربیت وی نزد منذر دارد. داستان خورنق را هم می‌آورد و از معمار آن (سنمار) و انجام کار وی یاد می‌کند. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۷۱). باید افزود بهرام پنجم یگانه فرزند یزدگرد نیست. او دو برادر دیگر نیز دارد، اما به سال ۴۲۱ جانشین پدر می‌شود. پروکوپئوس از او به عنوان آوارارانس یا وارارانس یاد می‌کند که از ورهران یا وهرام که در پایان دوره‌ی ساسانی «بهرام» تلفظ می‌شود، گرفته شده است (ر.ک: بری، ۱۳۸۵: ۶۹).

داستان دوم: دوختن شیر و گوری با یک تیر توسط بهرام

این داستان در تاریخ‌های مختلف از جمله تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ ثعالبی با اندک تفاوتی آمده است. در روایت عوفی نیز این داستان آمده است و به روایت بلعمی شباهت بیشتری دارد.

در دو روایت (تاریخ بلعمی و جوامع‌الحکایات) به بخش شکار بهرام - که در آن بهرام گور با یک تیر، شیر و گور را از پای می‌افکند - توجه کنید:

در جوامع‌الحکایات آمده است که: «سبب آن که او را بهرام گور خواندند آن بود که روزی با نعمان منذر به شکار رفته بود شیری را دیدند در راه که با گوری فرو شده بود و می‌خواست که گور را بشکند. چون چشم بهرام بر وی افتاد تیری بگشاد

چنان که از پشت شیر دررفت و از شکم گور بیرون آمد و در زمین سخت شد و هم شیر و هم گور هر دو بیفتادند و بمردند.» (عوفی، ق ۱، ب ۴، ص ۲۸۷)

در تاریخ بلعمی نیز آمده است که: «یک روز با سپاه عرب و منذر بیرون شده بود به صید، شیری را دید خویشتن بر پشت آن گور افکند و گردن گور به دندان گرفته خواست که گردن او بشکند. بهرام تیر از کمان بگشاد و بر پشت شیر زد از شکمش بیرون آورد و به پشت خرگور اندر شد و به شکم او بیرون آمد و تیر به زمین اندر شد تا نیمه، و یک ساعت همی لرزید و گور و شیر هر دو بیفتادند و بمردند و آن روز او را بهرام گور نام کردند.» (بلعمی، ۱۳۴۱، ۶۴۷)

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید تمام صحنه شکار بهرام توسط عوفی مطابق تاریخ بلعمی به‌تصویر کشیده شده است با این تفاوت که جزئیات صحنه در بلعمی بیش از عوفی است و تصویر روشن‌تری به دست داده شده است. عوفی گفته‌های بلعمی را تعدیل کرده و فشرده‌تر گزارش نموده است. همچنین روایت عرفی، باورپذیرتر به نظر می‌رسد. در کل می‌توان گفت که داستان شکار در اثر عوفی نسبت به بلعمی موجزتر و پرداخته شده‌تر است این در حالی است که در روایت فردوسی این صحنه کوتاه و موجز نقل شده است:

دگر	هفته	با	لشکری	سرفراز	به	نخبیر	که	رفت	با	یوز	و	باز
برابر	ز	کوهی	یکی	شیر	دید	کجا	پشت	گوری	همی	بر	درید	
برآورد	زاغ	سیه	را	به	زه	به	تندی	به	شست	سه	پر	زد
دل	گور	بردوخت	با	پشت	شیر	پر	از	خون	هژبر	از	برو	گور
چو	او	گور	و	شیر	دلاور	بکشت	به	ایوان	خرامید	تیغی	به	مشت...

(فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۷: ۲۷۵-۲۷۶)

این نکته ی مهم را نیز در این جا باید افزود که منابع معتبر دیگری هم به لقب بهرام پنجم یا همان «گور» اشاره کرده‌اند، چون کتاب‌های پهلوی زند بهمن یسن و شهرستان‌های ایران؛ و نیز کتاب‌های تاریخی پس از اسلام مانند تاریخ طبری، اخبار الطوال و تاریخ یعقوبی؛ اما تنها در دو کتاب تاریخ بلعمی و جوامع الروایات است که علت نامیده شدن بهرام به «گور» همین صحنه‌ی شکار دانسته شده است.

مایکل بری در خصوص شکار و تیراندازی و کمان‌گیری بهرام گور نکته‌ای روشن‌گرانه دارد:

از فردای مرگ بهرام پنجم، سنت ایرانی در گنجینه‌ی تصویرهای اسطوره‌ای خود به جست‌وجو پرداخت تا درخشان‌ترین پیروزی را در شکارورزی به شاه نسبت دهد: قهرمان با دیدن شیری در بیابان که بر گرده‌ی گورخری می‌جهد تا او را بلعد، هر دو جانور را با یک تیر که تا انتها در شن فرو می‌رود به هم می‌دوزد.

از قضا کهن‌ترین تصویر شناخته‌شده‌ی بهرام گور در حال به هم دوختن شیر و گورخر، تکه پارچه‌ای بیزانسی است که امروز در موزه‌ی لوور نگهداری می‌شود و از روی الگوی ساسانی متعلق به سده‌ی پنجم یا ششم [میلادی] نسخه‌برداری شده است که به سرزمین فرانک‌ها آورده شد تا تابوت سن کاله (Saint Calais) را در سده‌ی نهم بپوشانند. بهرام گور چارتااخت به تعقیب گورخر و گون می‌پردازد که نماد چابکی‌اش در سوارکاری است و شیرها را از پای درمی‌آورد که نشان نیرومندی است (بری، ۱۳۸۵: ۸۰ و ۸۱).

روایت سوم: رفتن بهرام به نزد پدر به شوق دیدار و بی‌اعتنایی یزدگرد به پسر و به زندان کردن او

در روایت عوفی این داستان این گونه آمده است: «چون به بارگاه پدر درآمد پدر او را مراعاتی که واجب باشد نکرد و تربیتی نفرمود و از وی قبولی ندید و با آن استحقاق بسنده نکرد که او را خوار کرد و در میان بندگان می‌بود، و البته او را پیش نشانند. روزی در خدمت پدر ایستاده بود در میان بندگان و بر دارافزینی تکیه کرد، ناگاه خواب بر وی غلبه کرد و سر او گران شد. پدر او آن را بدید و او را برنجانید و ادب فرمود و به زندان بازداشت. و مدتی در حبس بماند تا برادر قیصر روم به رسالت آمده بود بهرام به وی وسیلت طلبید ... بهرام را اطلاق کرد و اجازت داد تا به نزدیک نعمان باز رود.» (عوفی، ق ۱، ب ۴، صص ۲۸۸-۲۸۹)

ثعالبی نیز همین روایت را نقل می‌کند بدین گونه که: «چون بهرام به نزد پدر رسید آن خوشرویی که انتظار داشت در پدر ندید، توجهی به او نکرد و حق او را چنان که همگنان او می‌سزد، نشناخت. یزدگرد همچنان به بی‌ارج شمردن او و نامهربانی خود افزود تا او چنان خوار و پست ساخت که به خدمت خود در ردیف غلامان و اطرافیانش گماشت. در همان ایام، روزی بهرام نزد او برپا ایستاده بود خوابش در ریود و سرش برشانه افتاد و به نرده‌های تخت شاه برخورد؛ یزدگرد بر سرش فریاد کشید و دستور داد بهرام تا به زندانش کنند تا این که برادر قیصر که از روم نزد یزدگرد آمده بود به شفاعت برخاست و یزدگرد دستور داد بهرام را آزاد کنند و او را به جای خود، اقامتگاه منذر بازگردانند.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۵۲)

در تاریخ طبری و تاریخ بلعمی نیز این گونه نقل شده است: «پس از آن بهرام به منذر گفت که سر دیدار پدر دارد و سوی پدر رفت و یزدگرد بدخوی بود و به فرزند اعتنا نداشت و بهرام را به خادمان سپرد و بهرام به رنج بود و چنان شد که برادر قیصر به نام ثیادوس با گروهی به تقاضای صلح به دربار یزدگرد آمد و بهرام از او خواست تا با یزدگرد سخن کند که اجازه دهد به سوی منذر بازگردد و سوی دیار عرب رفت و به تنعم و خوشی پرداخت.» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۱۶، بلعمی، ۱۳۴۱: ۶۴۸) اگر بنا به مقایسه باشد، درمی‌یابیم که روایات طبری و بلعمی بسیار کلی هستند و به جزئیات صحنه و دلخوری یزدگرد از بهرام توجهی ندارند ثعالبی به جزئیات بیشتر پرداخته و گزارش روشن‌تری به دست داده است، چنان که علت اصلی دلخوری و آزرده‌گی پادشاه، برخورد سر بهرام به تخت پادشاه بر اثر خواب آلودگی دانسته شده است. یزدگرد این امر را نشانه‌ی بی‌احترامی به خود تلقی کرده و در پی مجازات و در بند کردن فرزند بر آمده است. عوفی این مطلب را از ثعالبی گرفته اما از ذکر برخی از جزئیات چشم‌پوشی کرده است.

همان‌طور که می‌بینیم این بخش از زندگی بهرام (رفتن به سوی یزدگرد) در روایت عوفی و ثعالبی کاملاً شبیه یکدیگر هستند و از نام فرستاده‌ی رومی ذکری به میان نرفته است ولی در روایت طبری و بلعمی شخصی که شفاعت بهرام را نزد یزدگرد می‌کند، ثیادوس نام دارد و نیز از زندان کردن بهرام توسط یزدگرد سخنی به میان نیامده است. فردوسی در شاهنامه نیز این داستان را نقل کرده است با این تفاوت که شخص شفاعت کننده، طینوش نام دارد.

روایت چهارم: مرگ یزدگرد، سعی بهرام در باز پس گرفتن پادشاهی و برگرفتن تاج از میان دو شیر

داستان تلاش بهرام برای رسیدن به پادشاهی ایران و ربودن تاج از میان دو شیر، در بسیاری از منابع تاریخی ذکر شده است. این داستان در تاریخ طبری و تاریخ بلعمی به صورت مشروح آمده است ولی در جوامع‌الحکایات به صورت موجز و کوتاه بیان گردیده است.

درباره‌ی این که چرا ایرانیان پس از مرگ یزدگرد، هیچ‌کدام از پسران او را به تخت نشانند، شاهنامه و منابع تاریخی اگر چه در اندکی از جزئیات، هماهنگی ندارند و ناهمخوانند، ولی به‌طور کلی با همدیگر همداستان هستند.

یکی از این دلایل طبق گفته‌ی کریستن سن این گونه آمده است: «از قدیم الایام عادت بر این جاری بوده است که پسران پادشاه به حکومت نصب می‌شدند، علی‌الخصوص شاهزادگانی که احتمال می‌رفت روزی بر اریکه‌ی سلطنت نشینند، مجبور بودند با قبول فرمان روایی ایالات، خود را برای حرفه‌ی پادشاهی مهیا و آماده کنند.» (کریستن سن، ۱۳۸۵: ۷۲) بنابراین بزرگان وقتی می‌خواستند بهرام پنجم را از حق پادشاهی محروم کنند این بهانه را پیش کشیدند که چون هنوز فرمانروایی ایالتی نیافته است، لیاقت او معلوم نیست. (همان، ۷۲)

به گزارش طبری، با مرگ یزدگرد، گروهی از بزرگان و رؤسای خاندان‌های بزرگ با اشاره به بدخویی و ستمگری یزدگرد، هم‌پیمان شدند که هیچ‌کدام از پسران او را پادشاه نخوانند. آن‌ها همداستان بودند که از پسران یزدگرد، تنها بهرام مایه‌ی شهریاری دارد، اما چون او هیچ‌گاه، فرمانروای شهر یا استانی نبوده تا شیوه‌ی فرمانروایی و پادشاهی را بیاموزد و نیز به آیین ایرانیان پرورش نیافته است و فرهنگ و خوی عربی دارد، شایسته‌ی پادشاهی ایران نخواهد بود. آن‌گاه بزرگان و رؤسای خاندان‌های بزرگ همداستان شدند و خسرو که یکی از نوادگان اردشیر بابکان بود را پادشاه کنند. (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲، ۶۱۶-۶۱۷- بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۸- ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۵۴- یعقوبی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۲۰۰- ابن مسکویه، ۱۳۷۳: ۲۲۴-۲۲۵)

طبق روایت عوفی در جوامع‌الحکایات تنها ناخشنودی ایرانیان از بهرام گور، ستمگری و شیوه‌ی ناپسندیده‌ی پدرش، یزدگرد، در فرمانروایی ذکر شده است. (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۳- مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۶۹) به گزارش عوفی «چون یزجرد را اسب به یک جفته از جان طاق گردانید، اعیان لشکر و وجوه معرف ولایت جمع شدند و گفتند ما از یزجرد آن دیدیم از ظلم و بدی که هیچ گوش نشنیده باشد و هیچ چشم ندیده؛ و اکنون تیر دعای سحرگاه بر نشانه آمد و از وی خلاص یافتیم. او را پسری در عرب هست، البته صلاح نباشد که از نسل وی کسی بر ما پادشاه تواند باشد که سیرت پدر را زنده کند و ما به دست درمانیم. پس در میان ایشان یکی بود از فرزندان اردشیر او را کسری خواندندی جمله با وی بیعت کردند و ملک به وی سپردند.» (عوفی، ق ۱، ب ۴، ص ۲۹۰) برخی منابع به جز این علت، دوری درازمدت بهرام از عجم، پرورش و تربیت در میان اعراب و عدم آشنایی او با رسوم ایرانیان را هم بیان کرده‌اند (طبری، بلعمی، ثعالبی و کتاب نهاییه الارب)؛ و برخی دیگر تنها مورد دوم را سبب این کار دانسته‌اند (ابن خلدون، یعقوبی، ابن بلخی) (حسن زاده دستجردی، ۱۳۹۱: ۱۳۳). در شاهنامه درباره‌ی به دخمه سپردن یزدگرد و هم نام و نشان بزرگانی که نمی‌خواستند بهرام پادشاه شود و نیز آشفته‌گی ایران و تاج‌خواهی بعضی از بزرگان ایرانی و گفت‌وگوها برای گزینش جانشین یزدگرد، آگاهی‌هایی به چشم می‌آید که در دیگر منابع تاریخی وجود ندارد. پس از گریختن اسبی که یزدگرد را کشت، موبدان کالبد شاه را شستند و در تابوت نهادند و به پارس بردند تا در دخمه گذارند. (فردوسی، ۱۳۹۳: ج ۶، ۳۸۹) و با یادآوری ستمگری‌ها و خونریزی‌های یزدگرد، هم سوگند شدند که از تخمه‌ی او کسی را به پادشاهی نشانند. (همان، ۳۸۹-۳۹۰) تا این‌که موبدان و بزرگان ایرانی پس از گفت‌وگوهای بسیار، مردی سالخورده به نام خسرو را به تخت نشانند. (همان، ۳۹۰-۳۹۱)

منابع تاریخی درباره‌ی واکنش بهرام به شاه‌گزینی بزرگان ایرانی و نیز گفت‌وگوهای بزرگان با بهرام و پروراندن عرب او، گزارش‌های بسیاری به دست می‌دهند و جوامع‌الحکایات نیز کمابیش با آن‌ها همخوانی دارد.

در تاریخ بلعمی و به‌طورکلی به گزارش طبری، هنگامی که بهرام از مرگ پدرش و گزینش خسرو به فرمانروایی ایران آگاه شد، با منذر و پسرش، نعمان و بزرگان عرب گفت‌وگو کرد و با یادآوری نیکی‌های پدرش به عرب‌ها، برای بازپس گرفتن تخت پادشاهی از آن‌ها یاری خواست. منذر، پسرش نعمان را با ده هزار سوار جنگجو فرستاد. نعمان چنان وانمود کرد که

می‌خواهد با ایرانیان بجنگد و با تاخت و تازهای سپاهیان عرب، بزرگان و رؤسای خاندان های بزرگ، فرستاده‌ای به نام جوانوی را با نامه‌ای به سوی منذر فرستادند.

در تاریخ طبری و بلعمی از فرستاده‌ای به نام جوانوی سخن گفته شده که با منذر و بهرام گفت‌وگو می‌کند. ولی در جوامع‌الحکایات از این شخص سخنی به میان نیامده است و بهرام با جمعی از موبدان و معاریف سخن می‌گوید. در گزارش عوفی در باز پس گرفتن پادشاهی، از شخص پرورنده‌ی او یعنی نعمان سخنی گفته نشده است. ولی در دیگر منابع تاریخی، این پادشاه عرب پرورنده‌ی بهرام، نعمان بن منذر یا نعمان بن امرؤالقیس خوانده شده است و پسرش منذر، جانشین او می‌گردد و در داستان تاج ستانی بهرام گور، از آن‌ها به عنوان پشتیبان بهرام یاد می‌شود. (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲، ۶۱۳-۶۲۰- بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۲-۶۵۴) در شاهنامه نیز همچون بعضی منابع تاریخی، در داستان تاج ستانی بهرام، از منذر و پسرش نعمان، به عنوان پشتیبان سخن گفته می‌شود.

به گزارش طبری، بهرام پس از مرده‌ها و نویدها به بزرگان ایران، خود پیشنهاد داد که تاج پادشاهی را بین دو شیر درنده قرار دهند تا از هم‌آوردان، آن‌که توانست تاج را به چنگ آورد، پادشاه شود. بزرگان ایرانی که از سویی از گفته‌ها و نویدهای بهرام خشنود بودند و از سویی دیگر می‌ترسیدند که در جنگ با بهرام و جنگجویان عرب، همگی کشته شوند، با خود گفتند که باید پیشنهاد او را بپذیرند. (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲، ۶۱۹-۶۲۰؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۵۱-۶۵۲؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۳۵۵-۳۵۶) در جوامع‌الحکایات هم جنگ بهرام با شیرها، سازگار با منابع تاریخی بازگو شده است خود بهرام به ایرانیان پیشنهاد می‌دهد که تاج پادشاهی را بین دو شیر شترزه‌ی گرسنه قرار دهند تا هر کسی آن را به چنگ آورد، پادشاه گردد.

به گفته‌ی عوفی «چون این خبر (مرگ پدر) به بهرام رسید به غایت برنجید و کوفته شد و لشکر عرب را جمع کرد و مبارزان شام را بخواند و خود با لشکر روی به مداین نهاد. چون اعیان خبر آمدن او بشنیدند بترسیدند و اندیشه کردند که نباید که فتنه‌ای شود و خلق در آن‌ها هلاک گردند. پس جمعی از موبدان و معارف پیش آمدند به اسم رسالت و گفتند: به چه کار می‌آیی؟ و ما از پدر تو رنج بسیار دیده‌ایم البته رضا ندهیم که از نسل وی کسی پادشاه باشد. بهرام ایشان را سخن، خوش گفت و گفت: مرا معلوم است که پدر من چگونه زندگانی کرده است. من سعی شما را باطل نکنم. فردا تاج پادشاهی را بیارید و در میان دو شیر شترزه‌ی گرسنه بنهید. هر کس که تاج از میان شیران برگیرد و بر سر نهد، او لایق پادشاهی بود.» (عوفی، ق ۱، ب ۴، صص ۲۹۰-۲۹۱)

ثعالی نیز همین روایت را نقل می‌کند با این تفاوت که در روایت وی - که به احتمال زیاد مأخذ فردوسی در شاهنامه بوده است- بهرام با گریزی گاو سر، دو شیر را از پای در می‌آورد. این در حالی است که در روایت طبری و بلعمی و همچنین در روایت عوفی بهرام بدون سلاح با شیران می‌جنگد و پیروز می‌شود. این نبرد در جوامع‌الحکایات این چنین آمده است «پس گریزی به دست گرفت و بر شیران حمله آورد و چون شیران قصد او کردند پیاده شد و به یک حمله بر پشت شیری جست و دیگر چون نزدیک او رسید گوش او بگرفت و سر هر دو را به یکدیگر زد تا آن‌گاه که مغز سر ایشان برون آمد و هر دو بیفتادند. پس تاج از میان ایشان برگرفت و بر سر نهاد.» (عوفی، ق ۱، ب ۴، صص ۲۹۲-۲۹۳)

به عقیده‌ی کریستن سن داستان نبرد بهرام گور با دو شیر و به چنگ آوردن تاج پادشاهی باید افسانه‌های ساخته و پرداخته‌ی ایرانیان دوره‌ی ساسانی بوده باشد که خواسته‌اند ننگ شاه‌گزینی یک پادشاه عرب دست نشانده را از یادها پاک گردانند. (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۵)

بنابراین مقایسه‌ی داستان تاج ستانی بهرام گور و نبرد او با شیرها و باز پس گرفتن پادشاهی در جوامع‌الحکایات با مهم‌ترین منابع تاریخی دوره‌ی اسلامی همچون تاریخ الرسل و الملوک از محمد بن جریر طبری، تاریخ بلعمی از ابوعلی محمد بن محمد

بلعمی، تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک و سیرهم)، که همه این‌ها آگاهی‌های بسیار ارزنده درباره‌ی تاریخ دوره‌ی ساسانیان به دست می‌دهند، آشکارا بیان می‌کند که طرح کلی این داستان‌ها در گزارش عوفی با منابع تاریخی همانند و سازگار است و اگر در جزئیات ناهماهنگی دیده می‌شود تا اندازه‌ای به نگاه عوفی بستگی دارد. در این جا باید بدین امر توجه داشت که یزدگرد یکم در سال ۴۲۰ میلادی درگذشت - یا به گفته‌ی خاورشناسان تاریخ‌نگار معاصر از میان برداشته شد. وی به نسبت پادشاهان پیشین نزدیک به خود معتدل‌تر و از رواداری بیشتری برخوردار بود یزدگرد نسبت به «غیر مزدیسنان» و به‌ویژه مسیحیان رفتاری نرم و پسندیده داشت و از سختگیری نسبت بدانان پرهیز می‌کرد. رومیان شرقی یا همان بیزانسی‌ها که او را «ایزدگردیس» می‌نامیدند، به دلیل برخورد مداراجویانه و نرم او نسبت به مسیحیان ایران‌شهر و نیز روابط و مناسبات آشتی‌جویانه با بیزانس، وی را می‌ستودند. به گفته‌ی «پروکوپ» (Procopé) تاریخ‌نگار رومی، امپراتور «آرکادیوس» در آستانه‌ی مرگ، سرپرستی پسر کوچکش، تئودور دوم آینده را به یزدگرد سپرد (ن.ک: بری، ۱۳۸۵: ۶۸). اما همین رفتار و دیگر سهل‌گیری‌هایی که یزدگرد در حق مسیحیان و دیگر مذاهب و ادیان داشت و نیز روابط حسنه‌ای که با بیزانس، دشمن دیرینه‌ی ساسانیان، برقراری کرده بود، موجب رنجش فراوان موبدان صاحب نفوذ آیین مزدیسنی گردید. به‌ویژه آنان نمی‌توانستند این چشم‌پوشی را در حق بیزانس که مداخله در کار و نفوذ خود تلقی می‌کردند، تاب بیاورند و فراموش کنند. از نظر ایشان، یزدگرد آیین مزدیسنی را تضعیف کرده و دین و رسوم دشمنان را رواج داده بود. از این روی در پی مقابله با اقدامات وی برآمدند و پس از مرگ پر ابهام و مشکوک وی نیز در متون مختلف از او باعنوان «بزه‌کار» یادکردند. در تاریخ‌نگاری رسمی ساسانی، نام وی با بدی یاد و نسبت‌هایی ناروا به او داده شد. همین امر و برخورد قهری، به تاریخ‌های نخستین سده‌های اسلامی هم راه یافت، چنان‌که در این کتاب‌ها، از او به‌عنوان «اثیم»، «بزه‌کار» و «بزه‌گر» یاد شد.

بهرام پنجم که تنها فرزند یزدگرد نبود، اما از دو برادر خود بزرگ‌تر بود به سال ۴۲۰ م. با همه‌ی دشواری‌ها جانشین پدر شد. در متون و منابع متأخر ساسانی و به تبع آن‌ها، نخستین منابع تاریخی پس از اسلام، از بهرام به نیکی یاد شده است، چراکه بهرام رفتار دلخواه موبدان را پیشه کرد و با نجبا و بزرگان دبار و کشور برخوردی مسالمت‌آمیز داشت.

عوفی هم متأثر از گزارش‌های تاریخ‌نگاران سده‌های سوم و چهارم هجری، به داوری یزدگرد و بهرام پرداخته است. عوفی برخلاف حکایت‌های پیشین کوشیده تا روایات غلوآمیز متون مورد استفاده‌ی خود را تعدیل کند، در این جا روایتی اغراق‌آمیز را برگزیده و نقل کرده است و آن، مبارزه با دستان خالی با شیران است. داستان وی همسان با روایت ثعالبی است و این امر گویای آن است که او روایت ثعالبی را که نشانگر دلاوری و جسارت بهرام است، به دیگر روایت‌ها ترجیح داده است.

روایت پنجم: حمله خاقان و شکستن او به دست بهرام

به گفته‌ی عوفی وقتی می‌گساری و غفلت بهرام گور در امور مملکت از حد گذشت، خبر به خاقان رسید که بهرام به عیش و شراب روی نهاده و کشورداری را رها کرده است. خاقان چین سپاهی عظیم فراهم آورد و به‌سوی ایران حرکت کرد. بزرگان ایران او را نکوهش کردند و گفتند که تو در عوض رزم به بزم پرداخته‌ای. گفت: خداوند یاور من است و اعتماد من بر لشکر نیست بلکه بر آفریدگار است. همه نگران بودند ولی او پنهانی سپاه مهیا کرد و سوارانی جنگجو و شایسته برگزید و تاج و تخت را به برادرش نرسی سپرد و به سوی آذربایجان حرکت کردند. همه گمان کردند او از جنگ گریخته و آن‌گاه هرکسی برای دفع شر خاقان برای او هدایایی فرستادند و باژ پذیرفتند خاقان به صلح رضا داد و ایمن نشست. تا این‌که

جاسوسان به بهرام از احوال خاقان خبر دادند و بهرام با سپاهش از راه گرگان به مرو رسیدند و بر خاقان شبیخون زدند و تاج و تخت او را به تاراج بردند و خزانه‌ی او را به دست آوردند. (عوفی، ق ۱، ب، ۴، صص ۲۹۴-۲۹۶)

داستان لشکر کشیدن خاقان چین به جنگ بهرام در همه‌ی تواریخ موجود است، اما روایت عوفی نسبت به تاریخ طبری و بلعمی و همچنین ثعالبی بسیار مجمل است. در روایت‌های تاریخی این حمله، یک بار ذکر شده است؛ این در حالی است که در داستان نظامی این حمله دو بار از طرف خاقان صورت می‌گیرد. داستان حمله‌ی دوم خاقان به ایران ظاهراً ساخته‌ی نظامی از روی یکی از جملات خواجه نظام الملک در «سیاست‌نامه» است که در دنباله‌ی سیاست «راست روشن» و عزل وزیران می‌نویسد «چون این خبر بدان پادشاه رسید که قصد مملکت بهرام کرده بود هم از آن‌جا بازگشت و از آن کرده پشیمان شد و بسیار طاریف به خدمت بفرستاد و عذر خواست...» (نظام الملک، ۱۳۶۹: ۳۲)

در شاهنامه نیز بعد از لشکرکشی خاقان و گرفتار آمدن او حوادث دیگری بیان می‌شود که بیشتر جنبه‌ی تاریخی دارد که در روایت عوفی این داستان بسیار کوتاه نقل شده است. البته تمام اتفاقات مهم را در این داستان گنجانده است و از پرداختن به برخی جزئیات از جمله: تعیین مرزی بین قلمرو خاقان و بهرام گور یا گماشتن خاتون (زن خاقان چین) به خدمت در آتشکده آذربایجان که در سایر منابع تاریخی آمده است، چشم‌پوشی کرده است.

نبرد با «خاقان چین» در اصل کارزار بهرام با «هون‌ها» (هپتالیان) و خاقان آن‌هاست. در سرتاسر سده‌ی پنجم میلادی، هون‌ها به یکی از خطرناک‌ترین دشمنان ایرانیان بدل شدند. در سال‌های آغازین پادشاهی بهرام، دسته‌هایی از هون‌ها با گذر از رود جیحون، بلخ را فتح کردند و امنیت مرزهای شرقی ایران را با مخاطره روبه‌رو ساختند. بهرام با لشکری آزموده، نهانی به سوی ایشان تاخت و آنان را تارومار کرد. این طوایف آن‌چنان لطمه‌ای دیدند که تا پایان پادشاهی بهرام، در نزدیکی مرزهای ایران ظاهر نشدند (ن. ک زرین کوب، ۱۳۸۴: ۴۵۷ و ۴۵۸). مایکل بری در این خصوص می‌گوید: «اگر بهرام در خاطره‌ی ایرانیان از آن‌چنان هاله‌ی مقدسی برخوردار است که هفت سده پس از آن به شخص اول سروده‌ی نظامی بدل می‌شود، بی‌گمان به دلیل پیروزی‌اش بر هون‌ها در سال ۴۲۷ در مرزهای شرقی اپراتوری در مرز ایران، ترکمنستان و افغانستان کنونی است. این پیروزی اثری پایدار بر خاطره‌ها گذاشت، زیرا آخرین پیروزی سپاهیان ایران در رویارویی با یورش دشمنان هولناکش بود. در سال ۴۸۴، شاه پیروز نوه‌ی بهرام پنجم، از روی بی‌احتیاطی به سرزمین هون‌ها حمله برد. پیروز با تمامی سوارکارانش به تنگه‌ای رانده شدند و به همراه اسب‌هایشان به دورن خندقی بزرگ پوشیده از شاخ و برگ سقوط کردند. هون‌ها هم با خاطری آسوده با رگبار تیرهایشان به کشتار ارتش درهم آمیخته‌ی ایران پرداختند. پیروز شاه و پسرانش از جمله قربانیان بودند (بری، ۱۳۸۵: ۷۲ و ۷۳).

روایت ششم: رفتن بهرام به هند و خواستاری دختر شنگل

داستان سفر بهرام به هندوستان و به تصرف درآوردن ممالک آن در تاریخ طبری و بلعمی و تاریخ ثعالبی و همچنین در شاهنامه آورده شده است ولی در تمام این منابع اندک تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. در جوامع‌الحکایات نیز این داستان نقل شده ولی نسبت به تواریخ بسیار کوتاه بیان شده است. در همه‌ی این منابع بهرام گور به صورت ناشناس به هندوستان سفر می‌کند و در آنجا پیل عظیمی را از پا در می‌آورد و با دشمن بزرگ پادشاه هندوستان (شنگل) می‌جنگد و مورد توجه او قرار می‌گیرد، و در آخر نیز شنگل او را می‌شناسد و دخترش را به او می‌دهد و بهرام ممالک اطراف هند را به تصرف خود در می‌آورد.

در تاریخ‌های مذکور از نحوه‌ی شناخته شدن بهرام توسط شنگل سخنی گفته نشده است در صورتی که در جوامع‌الحکایات این اتفاق بدین‌گونه آمده است «روزی بهرام در مجلس شنگل شراب می‌خورد چندان که قوت شراب عنان خویشتن‌داری از دست عقل دربرود به زبان پارسی این بیت گفتن گرفت:

منم آن شیر درنده منم آم پیل یله نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله

چون شنگل این بشنید و بدانست که او بهرام است برخاست و به بارگاه رفت و پیش او زمین ببوسید و زبان عذر برگشاد و گفت اگر چه نقش بزرگی بر جبین مبارک شاه مبین بود ولکن ما تا این غایت از نادانی و غفلت خویش در خدمت پادشاه تقصیر کرده‌ایم و بی‌خردوار در بندگی او نشستیم، و شاه به بنده خانه‌ی خود نزول کرده است اگر بنده را خدمت فرماید به جان بایستم و کمر بندگی بندم، و اگر فرماید مملکت و تودد و دل‌داری و مهمان‌داری فرونگذاشتی و آن کردی که از امثال تو متوقع نبود، و اکنون خلاصه‌ی اقتراحات من به تو آن است که در حرم خویش دختری داری که خورشید پیش جمال او خجل است و سرو باقد او پای در گل. او را در حباله‌ی من آری تا مصادقت من با تو به مصاهرت انجامد و ادای حق آن بر من واجب آید. شنگل اجابت کرد و فرمان‌برداری نمود و دختر را با هدایا و تحف پیش کشید و تکلف‌های عظیم به‌جای آورد.» (عوفی، ق ۱، ب ۴، صص ۲۹۸-۲۹۹)

بهرام به‌عنوان یک پادشاه و فرمانروای تمام عیار، طبق روایات تاریخی، در شاعری نیز شهرت دارد. و همان‌طور که می‌بینید عوفی نیز در این داستان به شعر و شاعری بهرام نیز اشاره کرده است.

همچنین وی در کتاب لباب‌الالباب (نخستین تذکره‌ی شاعران پارسی‌گو) نیز از سراینده‌ی بهرام سخن رانده است. گفتنی است. که برخی از نخستین تاریخ‌نگاران روزگار اسلامی همچون ابن‌خردادبه، ثعالبی و مسعودی از شاعری بهرام گور سخن گفته‌اند و از وی سروده‌هایی نقل کرده‌اند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۸؛ مسعودی، ۱۳۶۵؛ ج ۱: ۲۵۷ و ۲۵۸). مسعودی در مروج‌الذهب درباره‌ی شاعری بهرام می‌گوید: «و او را به عربی و فارسی، اشعار بسیار است» (مسعودی، ۱۳۶۵؛ ۲۵۷). اما گمان می‌رود که به‌ویژه سروده‌های بهرام را نخستین دبیران و تاریخ‌نگاران ایرانی در خلافت عباسی بازنویسی کرده و به بهرام نسبت داده باشند تا بتوانند این پادشاه را به‌عنوان الگو در چشم فرمانروایان عباسی برجسته سازند و به حد کمال برسانند.

مقایسه‌ی بخش‌های مختلف این داستان در تاریخ طبری و بلعمی و جوامع‌الحکایات بیانگر این حقیقت است که عوفی در نقل این داستان از پرداختن به جزئیات صرف نظر کرده و بیشتر به ذکر وقایع مهم تاریخی پرداخته است. برای نمونه به روایت‌های تاریخ طبری و بلعمی و روایت عوفی به بخش سفر بهرام به هندوستان - که در آن بهرام پیلی عظیم را از پا در می‌آورد و همچنین به دفع دشمن بزرگ هند می‌پردازد - توجه کنید:

به روایت طبری «... بهرام به جست‌وجوی فیل رفت و بانگ زد و فیل بیامد و کف به دهان آورده بود و صدایی بزرگ و منظری هول‌انگیز داشت و چون نزدیک بهرام رسید تیری به آن زد که میان دو چشمش خورد و چنان فرورفت که نزدیک بود دیده نشود و باز تیر انداخت تا نزد فیل رسید و برجست و خرطوم آن بگرفت و سخت بکشید و فیل به زانو درآمد و همچنان ضربت به آن زد تا جان بداد و سر فیل را برید و به دوش کشید و برفت.» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۴ - بلعمی، ۱۳۴۱: ۶۵۸) و «بهرام مجهز برفت و چون با دشمن روبه‌رو شد به سواران هند گفت: پشت مرا مراقبت کنید آن‌گاه به دشمن هجوم

برد و یکی را ضربت به سر می‌زد که تا دهانش می‌رسید و دیگری را ضربت به کمر می‌زد و به دو نیم می‌کرد. خرطوم فیل را با شمشیر قطع می‌کرد و سوار را از زین فرو می‌کشید بهرام به هر تیری که می‌انداخت تیر در او فرو می‌رفت و چون چنین دیدند فراری شدند و بهرام اردوگاه دشمن را به غنیمت گرفت و خوشدل بازگشت.» (همان)

در روایت عوفی این داستان بدین گونه آمده است «بهرام در ملک وی آمد و در شهر او جمله‌ی احوال ایشان مطالعه کرد تا وقتی در بیشه‌ای که پیش شهر بود پیلی عظیم پدید آمد و خلق را تباه می‌کرد چنان که راه بسته شد و جمله حشم او را دفع آن عاجز آمد، بهرام تنها برون شد و آن پیل را به چنگ بینداخت و شر او دفع کرد.» (عوفی، ۱۳۹۳: ۲۹۷) یا «... تا وقتی مر این رای را خصمی پدید آمد چنان که دفع این در قدرت او نبوده و خواست که به تذلل و تواضع پیش او رود. مال قبول کند، بهرام او را نگذاشت و لشکر کشید و او را دفع کرد.» (همان، ۲۹۸)

همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم در روایت طبری و بلعمی تمام صحنه‌های جنگ به تصویر کشیده شده و با توصیفات و جزئیات بیشتری بیان شده است در حالی که در روایت عوفی این صحنه کاملاً کوتاه و مختصر گفته شده و تنها با چند جمله کوتاه به داستان اشاره کرده است. در شاهنامه نیز بخش وسیعی از داستان مربوط به بهرام به سفر او به هندوستان به‌طور ناشناس و آن‌چه برای او در این سرزمین اتفاق افتاده، مربوط می‌شود.

در این جا به چند نکته باید توجه کنیم. نخست آن‌که رفتن بهرام پنجم به سرزمین هند نمی‌تواند رویدادی راستین باشد و به نظر می‌رسد که در شمار روایت‌های داستان‌گونه‌ای است که پس از روزگار او، نه در تاریخ‌های رسمی ساسانیان، بلکه در افسانه‌های تاریخی وارد شده است. برخی از تاریخ‌نگاران نخستین سده‌های پس از اسلام به دنبال رویدادهای جنگ بهرام با خاقان و کشته شدن او، از سفر بهرام به شیوه‌ی ناشناس به هند سخن گفته‌اند. چنان‌که دعوت از لولیان رامشگر هندی - که در روایت هفتم بدان اشاره خواهد شد - از این دست روایت‌هاست که به کتاب‌های تاریخی راه یافته است. بیشتر پدیدآورندگان آثار حماسی و تاریخی برجسته همچون طبری، بلعمی، ثعالبی، مسعودی، فردوسی و نیز نگارنده‌ی مجمل‌التواریخ و القصص بدین سفر اشاره کرده‌اند؛ اما شاهنامه‌ی فردوسی دلیل دیگری را بیان می‌دارد و آن‌چنین است که بهرام برای با آگاهی از رفتار ناپسند پادشاه هند (سنگل) و سرکشی او، در پی آن برمی‌آید که به گونه‌ی ناشناس و به‌عنوان فرستاده‌ی بهرام با نامه‌ی او به‌نزد سنگل برود تا از وضعیت او آگاه گردیده، وی را از رفتار ناشایست برحذر دارد. نکته‌ی دیگر آشکار شدن نام و هویت بهرام است. ثعالبی بیان می‌دارد که بهرام به‌هنگام باده‌نوشی ناخواسته هویت خود را آشکار می‌سازد. بلعمی هم می‌گوید که هویت بهرام پیش از بازگشت به ایران، شناخته و روشن می‌شود. شیوه‌ی آشکار شدن نام و هویت بهرام در جوامع‌الحکایات، تنها با روایت تاریخ ثعالبی یکسان است، اما تفاوت عمده در این جاست که جوامع، «بیتی فارسی» از بهرام در مجلس شادخواری ذکر می‌کند که مایه‌ی شناسایی بهرام می‌شود. این بیت در هیچ‌یک از منابع پیشین دیده نمی‌شود.

در پایان این بخش لازم است به چند نکته‌ی ویژه درخصوص روایت رفتن بهرام به هند و داستان‌های مرتبط با آن در جوامع‌الحکایات اشاره داشت: نخست این روایاتی که در این باره آورده شده، همگی افسانه‌گون‌اند و با واقعیت‌های تاریخی فاصله دارند. دیگر، آن‌که این روایات، به‌سان داستان‌های عامیانه درباره‌ی پهلوانان و حکایت‌های عیاران است. مورد مهم بعدی گنجاندن شعری به ظاهر از بهرام گور در داستان است که به‌نظر می‌رسد دو هدف را دنبال می‌کند: الف - آشکار شدن هویت بهرام. ب - اشاره به شاعری او. نکته‌ی دیگر باز نمودن صحنه‌های رزم و بزم در کنار یکدیگر است، به‌گونه‌ای که ما با جنبه‌ی شخصیتی متفاوتی از بهرام آشنا می‌شویم: شخصیتی که در عین سلحشوری و دلاوری، رامش‌خواه و عشرت‌جوست و نکته‌ی واپسین این‌که در کتاب نامی از دختر سنگل که با وی پیمان همسری می‌بندد نیست. در میان منابع پیشین، این تنها شاهنامه است که از دختر سنگل، با نام «سپینود» یاد می‌کند.

روایت هفتم: درخواست بهرام از سنگل برای فرستادن هزار مطرب خوش آواز (که لولیان از نسل آنانند)

این بخش از داستان (درخواست مطرب از سنگل توسط بهرام) در روایت طبری و بلعمی موجود نیست درحالی که روایت عوفی و ثعالبی و هم چنین شاهنامه این بخش با اندک تفاوتی شبیه یکدیگر است و بیانگر این حقیقت است که مأخذ عوفی در تدوین این روایت پس از شاهنامه کتاب ثعالبی بوده است.

برای نمونه به دو روایت ثعالبی و عوفی توجه کنید:

در روایت ثعالبی این داستان بدین گونه نقل شده است: «عصر روزی، بهرام از شکارگاه باز می گشت. بر گروهی گذشت که به کناره‌ی سبزه‌ی لب کشت و در رنگ طلاگونه‌ی آفتاب به باده نوشی نشسته بودند. این که بساطشان از ساز و آواز که شادی بخش روانهاست خالی بود، او را ناپسند آمد. گفتند: ای شاه، ما امروز به یکصد درهم نوازنده‌یی نتوانستیم فراهم آوریم که یافت نشد و گرانتر بود. بهرام به آنان گفت: در این باره می اندیشم. آن گاه دستور داد تا به سنگل هندی نامه نگاشته آمد که چهار هزار تن از نامداران و چیره دستان در موسیقی را به حضور او گسیل دارد که چنان کرد و بهرام آنان را در کشورهای خویش بپراکند و به مردم دستور داد که آنان را به خدمت گیرند و از آنان بهره مند شوند و حقوق آنان را ادا کنند. اکنون این لولیان سیاه چرده که در دمیدن نای و نواختن عود کار دیده اند از همان نژادند.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۶۴)

طبق روایت عوفی در جوامع الحکایات «گویند روزی بهرام گور به شکار برون رفته بود، جماعتی را دید از بازاریان که به لب کشتی نشسته بودند و بی مطرب شراب می خوردند بهرام بر سر ایشان بایستاد و گفت به چه سبب شما از نعمت نغمه‌ی مطرب محرومید؟ ایشان گفتند: ای پادشاه در ایام دولت تو روز بازار مطربان است و همه را دست به دست می گردانند و خریدار بسیار دارند و امروز مطربی به صد درم بطلبیدیم نیافتیم. بهرام چون این سخن بشنید گفت در این باب تأملی کنم و آنچه به خوش عیش شما بازگردد به تقدیم رسانم. چون بازگشت، بفرمود تا نامه نوشتند به نزدیک سنگل و از وی مطربان خوش آواز خواست و او مثال را به امثال پیش آمد و هزار مطرب خوش آواز به خدمت او فرستاد تا در میان ایرانیان بمانندند و ایشان را توالد و تناسل شد و امروز لولیان که هستند از نسل ایشانند.» (عوفی، ق ۱، ب ۴، صص ۳۰۰-۳۰۱)

این نکته‌ی روشنگرانه را باید درخصوص «لولیان» و آوردن آنان به ایران در زمان بهرام گور افزود که این روایت، پای چندانی در واقعیت ندارد. تورج دریایی در این باره می گوید: «روایات داستان گونه‌ی بسیاری درباره‌ی بهرام پنجم برجای مانده است، مانند دعوت از خنیاگران هندی (لورها) {لولیان}، و علاقه‌ی او به نوشیدن شراب و به ویژه شکار که با لقب او «گور» در پیوند است. همچنین در اولین نوشته‌های فارسی، سرودن نخستین شعر پارسی را به او نسبت داده اند که سرشار از تخیل است» (دریایی، ۱۳۹۹: ۲۷).

روایت هشتم: بیدار شدن بهرام گور از دار زدن سگی به دست شبان و مجازات کردن وزیر خائن

مأخذ داستان «دیدار بهرام با شبان و سگش که به دار آویخته بود» در جوامع الحکایات عوفی، سیاست نامه خواجه نظام الملک است. نظام الملک ضمن ذکر این داستان، قصه‌ی هفت مظلوم را نقل می کند و از شیوه‌ی سیاست و تنبیه بهرام در حق «راست روشن» وزیر می گوید. (نظام الملک توسی، ۱۳۶۹: ۲۳-۳۴) داستان عبرت گرفتن بهرام از شبان و بازخواست بهرام از وزیر خائن و شکایت کردن هفت مظلوم که به دار آویختن راست روشن منتهی می شود و همچنین پوزش خواهی دشمنی که قصد

مملکت بهرام را کرده بود، طی داستان بلندی در سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام‌الملک آمده است. درحالی‌که این داستان در دیگر منابع بیان نشده است و در روایت عوفی نیز این داستان بسیار مجمل و مختصر آمده است و به احتمال زیاد عوفی در نقل این داستان به سیاست‌نامه‌ی نظام‌الملک توجه داشته است.

روایت نهم: آمدن گدایی به خدمت بهرام گور و خاک خوردن وی و مورد توجه قرار گرفتن وی توسط بهرام

در روایت عوفی این داستان چنین آمده است: روزی بهرام گور به شکار بیرون رفت، مردی را دید که خاک می‌خورد و نشاط می‌کرد. بهرام متعجب شد و پرسید تو از کجایی؟ گفت: من از خاکم و نامم خاک‌خوار است. بهرام پرسید چرا به خاک‌خواری افتاده‌ای؟ مرد گفت: تا تو به پادشاهی افتادی من به خاک‌خواری افتاده‌ام و از بهرام خواست تا شغلی به او بدهد. او را در مطبخ پادشاه به کار گرفتند و قرار شد تا هر روز دو هزار تخم‌مرغ از بازار بگیرد و به مطبخ برساند. چون مرد یک روز آن کار را کرد روز بعد ده تخم‌مرغ بزرگ برگزید و وزن کرد و دستور داد هر روز دو هزار تخم‌مرغ را با آن وزن بدهند و صد درم به او تحویل بدهند. سال‌ها گذشت و مرد توانگر شد و باغی بزرگ خرید. روزی که بهرام به شکار رفته بود، مرد خاک‌خوار مجلسی ترتیب داد از انواع خوردنی و بهرام را دعوت کرد. بهرام پرسید این همه نعمت از کجا آوردی؟ مرد گفت: از عمل تو و افکندگی اول دام این بود. بهرام از کفایت او تعجب کرد و وزارت خود را به او سپرد. (عوفی، ق ۱، ب ۲۵، صص ۳۹۹ - ۴۰۰)

این داستان در هیچ کدام از منابع مذکور از جمله تاریخ طبری و بلعمی نیامده است و در حقیقت بیانگر این است که با نقل این داستان در صدد آن بوده که بذل و بخشش و درایت بهرام گور را به تصویر بکشد.

روایت دهم: شکار بهرام گور دو مرغ را وقتی که نزد نعمان منذر بود (مأخذ تاریخ ملوک عجم است)

همان‌طور که می‌بینیم عوفی به مأخذ داستان در عنوان اشاره کرده است و عوفی همین داستان را این‌گونه آورده است «... روزی بهرام در پیش نعمان منذر ایستاده بود و دو مرغ در هوا طیران می‌کردند. دو تیر در یک کمان نهاد و بینداخت و هر دو را از هوا فرود آورد. نعمان گفت: ای پسر تا جهان بوده است نه مثل تو تیرانداز بودست و نه نیز خواهد بود.» (عوفی، ق ۲، ب ۱۲، ص ۳۳۳)

این داستان نیز در هیچ‌یک از منابع مذکور ذکر نشده است و عوفی ضمن ذکر این داستان، بار دیگر به مهارت تیراندازی بهرام گور اشاره و تأکید می‌کند.

روایت یازدهم: همکاسه شدن بهرام به قصد امتحان با حکیمی که می‌خواست او را وزیر کند و دون‌طبعی آن حکیم وی را مردود ساخت.

عوفی این داستان را این‌گونه می‌آورد که: در زمان بهرام گور، حکیمی بود که در فضل و دانش زبان‌زد مردم بود. بهرام او را فراخواند و در انواع علوم امتحان کرد و قصد داشت که وزارت را به او بدهد. پس با خود گفت که در ادب نیز باید او را بیازماییم. تصمیم گرفت که او را با خود در طعام همکاسه کند و مرغی بریان پیش آورد و حکیم فوراً مرغ را پاره کرد و با

شیرینی تمام خورد. بهرام گفت: «این مرد همتی ندارد که مرغ پیش من این چنین می خورد پس مال مرا در غیبت چگونه خواهد خورد.» پس او را احترام کرد و بازگردانید. (عوفی، ق ۳، ب ۱۴، صص ۴۳۸-۴۳۹)

این داستان نیز مانند دو داستان قبل در تاریخ طبری و تاریخ بلعمی و منابع مذکور موجود نیست. و عوفی با بیان این داستان، می خواهد نکته سنجی بهرام گور را به نمایش بگذارد و عنوان کند که ترک ادب و دنائت و خساست در همه ی امور پسندیده نیست.

روایت دوازدهم: فرو رفتن بهرام در چاه و ناپدید شدن وی

روایت عوفی درباره ی فرجام بهرام، در واقع برگرفته از روایت تاریخ طبری و بلعمی و متفاوت با روایت فردوسی است. در تاریخ طبری این چنین آمده است «روزی به آهنگ شکار برنشست و به گور خری تاخت و در تعاقب آن دور برفت و به چاهی افتاد و غرق شد و مادرش خبر یافت و با مال بسیار برفت و به نزدیک چاه فرو درآمد و بگفت تا آن مال به کسی دهند که بهرام را از چاه درآورد و از چاه گل و لجن بسیار برآوردند که تپه های بزرگ فراهم شد، اما جثه ی بهرام به دست نیامد.» (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۶۲۲-۶۲۳- عوفی، ق ۱، ب ۴، صص ۳۰۱ و ۳۰۲) آنچه در بالا آمد در گزارش بلعمی هم موجود است (بلعمی ۱۳۴۱: ۹۵۰) ثعالبی نیز در تاریخش واقعه ی مرگ بهرام را همین گونه آورده است. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۶۵) ولی فردوسی واقعه ی مرگ بهرام را بیان نمی کند و از داستان فرو رفتن اسب وی در چاه سخنی نمی گوید «شصت و سه سال پادشاهی، روزگار بهرام به سرآمد. صبحگاهی در حضور بزرگان تاج و تخت شاهی را به فرزندش سپرد و شبانگاهان خوابید صبحگاه دل موبد پر از بیم گشت و با خود اندیشید که چرا شاه گیتی از خواب برنمی خیزد، یزدگرد به نزد پدر آمد و دید که رنگ از رخسارش پریده و بر دیبای زربفت جان داده است.» (فردوسی، ۱۳۷۳: ۴۵۳)

در روایت عوفی سرانجام کار بهرام گور، در ادامه ی داستان دیدار بهرام با شبان و سگ بیان شده است. در جوامع الحکایات «انجام کار بهرام» چنین است: «چون شصت و سه سال از ملک وی بگذشت، روزی به شکار برون شده بود ناگاه گوری بخاست، او اسب بر عقب او برانگیخت ناگاه دست و پای اسب او خطا شد و در چاهی عمیق در افتاد و گویند آن خبر در لشکر افتاد لشکر با مادر بهرام بر سر آن چاه آمدند و کسان فرستادند و اسب را برکشیدند، اما بهرام را زنده و مرده نیافتند. و مادر بهرام مدتی بر سر آن چاه بنشست و بفرمود تا تمامت خاک و گل آن را برآوردند. چون از بهرام هیچ اثر ندید نومید بازگشت و با درد و غم انباز گشت. (عوفی، ق ۱، ب ۴، صص ۳۰۱-۳۰۲)

به عقیده ی فردوسی، بهرام در ۴۳۸ یا ۴۳۹ به مرگ طبیعی از دنیا رفته است اما طبق روایت اغلب مورخان، او در باتلاق یا چاهی عمیق فرو افتاد و هر چه گشتند او را نیافتند و وفات او را در نتیجه عشق به شکار دانسته اند. (کریستن سن، ۱۳۸۵: ۲۰۴)

برپایه‌ی متون و اسناد تاریخی، بهرام گور شخصیتی محبوب و سرشناس در تاریخ ایران و سرزمین‌های هم‌جوار بوده است. منابع مختلف ایرانی و غیرایرانی (همچون منابع بیزانسی، ارمنی، عربی) بیشتر از نیکی، مردم‌داری، دادورزی و اقتدار او سخن گفته‌اند. کتاب «جوامع‌الحکایات» عوفی از جمله متونی است که به چندین شخصیت برجسته‌ی ساسانی پرداخته و روایات گوناگونی از آنان به دست داده است. اردشیر بابکان، بهرام پنجم (بهرام گور) و خسرو یکم (انوشیروان) سه پادشاهی هستند که تاریخ‌نگاران و ادیبان، روایات پرشمار و پرآب و تاب‌ی درباره‌ی ایشان آورده‌اند. در این میان «بهرام گور» در اثر عوفی، جایگاهی ویژه دارد.

عوفی چنان پژوهشگری پیگیر، کوشا و پرتوان، جنبه‌های گوناگون زندگی بهرام را از میان کتاب‌ها و نوشته‌های تاریخی، اجتماعی و ادبی یافته و در کتاب پراج خود، جایگاهی ویژه بدو اختصاص داده است. نویسنده‌ی جوامع‌الحکایات زندگی بهرام را از آغاز تولد او و حتی پیش از آن، با سخن گفتن از پدرش، یزدگرد یکم، آغاز می‌کند و رویدادهای مهم زندگی او را تا پایان عمر پی می‌گیرد و در دسترس ما می‌گذارد.

عوفی از منابع متعدّد معتبری چون تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ ابن‌اثیر، البدء والتاریخ، سیاست‌نامه‌ی نظام‌الملک، شاهنامه‌ی فردوسی، تاریخ مسعودی، تاریخ ثعالبی و چند اثر دیگر بهره گرفته و به داستان «بهرام گور» آب و رنگی داده است داستان تولد بهرام که عوفی در اثر خود آورده، در کتاب‌هایی چون تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ ثعالبی و شاهنامه آمده است و عوفی به این آثار رجوع کرده است. داستان خورنق را عوفی از تاریخ طبری، البدء و التاریخ، تاریخ ابن‌اثیر، تاریخ ثعالبی برگرفته است. درخصوص جنگ بهرام با دو شیر و برداشتن تاج از میان آنان، گمان می‌رود که عوفی از تاریخ طبری، تاریخ ابن‌اثیر، تاریخ بلعمی و شاهنامه بیش از کتب دیگر بهره گرفته باشد. لشکرکشی خاقان چین در بیشتر کتاب‌های یاد شده در بالا (به جز در سیاست‌نامه) مذکور است و روایت جوامع‌الحکایات با اکثر آن‌ها هم‌خوانی دارد. داستان «خیانت وزیر و سگ و شبان» را تنها نظام‌الملک روایت کرده و گمان می‌رود که عوفی این داستان را مستقیماً از سیاست‌نامه وام گرفته باشد. داستان شکار بهرام که دو مرغ را با یک تیر شکار می‌کند نیز در «سیرالملوک» آمده و عوفی در نقل این داستان به کتابت یاد شده توجه داشته است. همچنین سه داستان واپسین که در مقاله آمده، در هیچ یک از منابع پیشین دیده نمی‌شود و به نظر می‌رسد که عوفی آن‌ها را از منابع کم‌تر شناخته شده برگرفته و به قصد تنبّه و نشان دادن سجایای اخلاقی و خصلت‌های پسندیده‌ی بهرام از جمله بخشندگی، نکته‌سنجی و مهارت در شکار و تیراندازی، ذکر کرده باشد.

کتاب بنیادین عوفی در تدوین بهرام گور، کتاب تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری) و ترجمه‌ی فارسی، تاریخ بلعمی است. در متن مقاله با مقایسه‌ای میان متن عربی «طبری» و متن فارسی «بلعمی» انجام پذیرفت می‌توان اذعان کرد که جوامع‌الحکایات از شیوه‌ی بلعمی بیش از شیوه‌ی طبری پیروی کرده است. در داستان‌های گوناگون جوامع‌الحکایات میان دو کتاب طبری و بلعمی تفاوت‌هایی به نظر می‌رسد، اما به‌روشنی می‌توان دید که شیوه‌ی نقل روایات عوفی، به شیوه‌ی «بلعمی» بسیار نزدیک‌تر است.

تفاوت میان روایات جوامع‌الحکایات و روایات مستند تاریخی که درخصوص ساسانیان نگاشته شده است، فراتر از آن است که در این نوشته به قلم آید، آیا پرسش این‌جاست که این تفاوت‌ها را چگونه تبیین باید کرد. به نظر می‌رسد که در روایات عوفی از «بهرام گور»، داستان‌سرایی بر نقل تاریخ صرف ارجحیت دارد و شخصیت بهرام بیش از وجه تاریخی آن، شکل داستانی و اسطوره‌ای یافته است. این امر نشانگر تطوّر و تکوین سیری است که تاریخ به‌سوی دگرگون شدن به افسانه طی می‌کند.

پذیرفته شده برای انتشار

جدول: مقایسه‌ی تطبیقی مهم‌ترین رویدادها و نکات مهم زندگانی بهرام‌گور میان جوامع‌الحکایات، طبری، بلعمی، ثعالبی، فردوسی، نظام‌الملک، ابن‌اثیر و مقدسی

جوامع‌الحکایات	طبری	بلعمی	ثعالبی	شاهنامه	سلسله‌نامه	تاریخ‌ابن‌اثیر	آفرینش و تاریخ
تولد بهرام و کودکی وی، ساختن قصر خورنیق و برگزیدن اسب	*	*	*			*	*
دوختن شیر و گوری با یک تیر به هم	*	*	*	*		*	
رفتن بهرام به نزد پدر و بی‌اعتنایی یزدگرد به پسر و زندانی کردن او	*	*	*	*			
مرگ یزدگرد، سعی بهرام در بازپس گرفتن پادشاهی و برگرفتن تاج از میان دو شیر	*			*		*	
حمله‌ی خاقان چین و شکستن او به دست بهرام	*		*	*		*	*
رفتن بهرام به هند و خواستاری دختر شنگل	*	*	*	*			
درخواست بهرام از شنگل برای فرستادن هزار مطرب خوش آواز	*		*	*			
بیدار شدن بهرام‌گور از دار زدن سگی به دست شبان و مجازات کردن وزیر خائن	*				*		
آمدن گدایی به خدمت بهرام‌گور و خاک خوردن وی و مورد توجه قرار گرفتن وی توسط بهرام	*						
شکار بهرام‌گور دو مرغ را وقتی که نزد نعمان منذر بود(مآخذ تاریخ ملوک عجم است)	*						
همکاسه شدن بهرام به قصد امتحان با حکیمی که می‌خواست او را وزیر کند و دون‌طبعی آن حکیم، وی را مردود ساخت	*						
فرو رفتن بهرام در چاه و ناپدید شدن وی	*	*	*			*	*

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم (۱۳۷۴) تاریخ کامل، ۲ج، ترجمه‌ی محمد حسین روحانی، تهران.
۲. ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم (۱۳۸۵)، اخبار ایران از کامل ابن اثیر، ترجمه‌ی محمد ابراهیم باستانی پاریزی. چ ۳. تهران، علم.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۸۳)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴. ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۷۳)، تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، به کوشش رضا انزایی نژاد و یحیی کلانتری، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
۵. بری، مایکل (۱۳۸۵)، تفسیر مایکل بری بر هفت پیکر نظامی، ترجمه‌ی جلال علوی نیا، تهران، نشر نی.
۶. بلعمی، ابوعلی (۱۳۴۱)، تاریخ بلعمی، تصحیح ملک الشعرا بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران، دانشگاه تهران.
۷. بهار، محمد تقی (۱۳۷۵)، سبک شناسی، ج ۳، تهران، امیر کبیر.
۸. بی‌نا، (۱۳۸۳)، مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران، دنیای کتاب.
۹. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه‌ی محمد فضایی. تهران، نقره.
۱۰. دریایی، تورج (۱۳۹۹) امپراتوری ساسانی، ترجمه‌ی خشایار بهاری، تهران، فرزانه‌روز.
۱۱. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۷۱)، اخبار الطوال، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، چ ۴. تهران، نی.
۱۲. رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۸)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. ریپکا، یان (۱۳۸۱)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه‌ی عیسی شهابی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴) تاریخ مردم ایران، تهران، امیرکبیر.
۱۵. شهبازی، ع. شاپور (۱۳۸۹) تاریخ ساسانیان (ترجمه‌ی بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه‌ی آن با تاریخ بلعمی)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۶. شییمان، کلاوس (۱۳۸۴) مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری، تهران، فرزانه‌روز.
۱۷. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس.
۱۸. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. چ ۵. تهران، اساطیر.
۱۹. عوفی، محمد بن محمد (۱۳۸۳)، جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، مقابله و تصحیح: امیربانو مصفا (کریمی)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۰. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۲۱. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان (از روی چاپ مسکو)، تهران، قطره.

۲۲. کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۸۵)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی. تهران، صدای معاصر.
۲۳. مسعودی، ابوالحسن علی (۱۳۶۵)، *مروج الذهب*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۴. مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۶)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه‌ی محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه.
۲۵. نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی (۱۳۶۹)، *سیاست نامه*، تصحیح عباس اقبال. چ ۲. تهران، اساطیر.
۲۶. نظامی (۱۳۶۳)، *هفت پیکر*، تصحیح وحید دستگردی، تهران، علمی.
۲۷. نظامی، الیاس (۱۳۸۰) *هفت پیکر*، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.
۲۸. نولدکه، تئودور (۱۳۷۸) *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه‌ی عباس زریاب خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۹. یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۸۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، چ ۹، تهران، علمی و فرهنگی.

ب) مقالات

۱. آیدنلو، سجاد (۱۳۹۵) «غیبت بهرام گور» (بررسی مضمونی حماسی - اساطیری در روایات پایان زندگی بهرام پنجم ساسانی)، *نشریه‌ی شعرپژوهی*، شماره ۲۸، صص ۶۰-۲۷.
۲. اخوان اقدم، ندا (۱۳۸۵)، «مقایسه‌ی روایاتی چند از سلسله‌ی ساسانیان در شاهنامه و منابع تاریخی»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۵۱، صص ۱-۱۰.
۳. بی نا (۱۳۵۹)، «آیین نامه‌های پهلوی و آثار باقیمانده‌ی آن‌ها در مآخذ عربی»، *الدراسات اللادیه، صیف و خریف* ۱۹۵۹، السنه الأولى، العدد ۲ و ۳، صص ۱۲۳-۱۰۹.
۴. جلیلیان، شهرام و علی خلیلی و مختار ابراهیمی (۱۳۹۷)، *داستانی از چند چشم انداز (مطالعه تطبیقی تاج ستانی بهرام گور در شاهنامه و منابع تاریخی)*، *پژوهشگاه علوم انسانی*. شماره ۴، صص ۶۸-۴۳.
۵. حسن زاده دستجردی، افسانه (۱۳۹۱)، «نقد و تحلیل مقایسه‌ای منطق داستان بهرام گور در شاهنامه و متون تاریخی قدیم، *پژوهشنامه‌ی نقد ادبی*، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۴۶-۱۲۷.
۶. حسینی، مریم (۱۳۹۹)، «آبشخورهای تاریخی روایت نظامی در نظم هفت پیکر (مقایسه‌ی تطبیقی داستان بهرام گور در روایت فردوسی، طبری، ثعالبی، نظام الملک، مقدسی، ابن اثیر و نظامی با توجه به افزوده‌های هنرمندانه‌ی نظامی به داستان تاریخی)»، *متن پژوهی ادبی*، شماره ۸۳، صص ۳۷-۷.
۷. علوی، مریم، پروین دخت مشهور و محمد فاضلی (۱۴۰۱)، «بررسی تطابق در بخش تاریخی شاهنامه از نظر رویکرد ساختار گرایانه استروس (مطالعه‌ی موردی داستان بهرام گور، خسرو انوشیروان و بهمن)»، *بهار ادب*، شماره ۸۰، صص ۲۲۹-۲۱۳.
۸. غضنفر علی ورنیچ، محمد (۱۳۸۵)، «اهمیت جوامع الحکایات عوفی از نظر داستانی»، *دانش (مرکز تحقیقات ایران و پاکستان)*، شماره ۸۶، صص ۱۶۶-۱۵۷.
۹. محجوب، محمد جعفر (۱۳۶۱) «گور بهرام گور»، *ایران نامه*، زمستان ۶۱، شماره ۲، صص ۱۶۳-۱۴۷.

۱۰. میر سعیدی، نادر (۱۳۷۹)، «افسانه‌های تاریخی در تاریخ ساسانیان»، *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی*، شماره ۱۵۶، صص ۴۳۵-۴۱۷.
۱۱. نیکویی، علی رضا، بهزاد برکت و معصومه غیوری (۱۳۹۴)، «بازنگری روایات تاریخی یزدگرد اول و بهرام پنجم با تأکید بر تحلیل انتقادی گفتمان»، *نشریه ادب پژوهی*، شماره‌ی ۳۱، صص ۳۸-۹.

References List in English

Books

1. Ibn Athir, Ali ibn Abi al-Karam (1995) *Al-Kamil fi al-Tarikh*, 2 vols., translated by Mohammad Hossein Rouhani, Tehran.
2. Ibn Athir, Ali ibn Abi al-Karam (2006), *News of Iran from Al-Kamil by Ibn Athir*, translated by Mohammad Ibrahim Bastani Parizi, Vol. 3, Tehran: Elm.
3. Ibn Khaldun, Abdul-Rahman ibn Muhammad (2004), *The History of Ibn Khaldun*, translated by Abdol-Mohammad Ayati, Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.
4. Ibn Miskawayh, Ahmad ibn Muhammad (1994), *Tajareb al-Umam fi Akhbar Muluk al-Arab wa al-Ajam*, edited by Reza Anzabi Nejad and Yahya Kalantari, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad.
5. Brye, M (2006), *Michael Brye's Commentary on Haft-Paykar by Nezami*, translated by Jalal Alavi Nia, Tehran: Nashr-e Ney.
6. Bal'ami, Abu Ali (1962), *Tarikh-e Bal'ami*, edited by Malek al-Sho'ara Bahar; compiled by Mohammad Parvin Gonabadi; Tehran: University of Tehran.
7. Bahar, M.T (1996), *Stylistics Vol. 3*; Tehran: Amir Kabir.
8. Anonymous (2004), *Mujmal al-Tawarikh wa al-Qisas*; edited by Malek al-Sho'ara Bahar; Tehran: World of Books.
9. Tha'alibi, Abu Mansur Abdul-Malik ibn Muhammad (1989), *The History of Tha'alibi known as Gharar Akhbar Muluk al-Furs wa Sirahum*; translated by Mohammad Fazaili; Tehran: Noghrh.
10. Daryai, T. (2019). *The Sasanian Empire*, translated by Khashayar Bahari, Tehran: Farzan Rooz.
11. Dinavari, Abu Hanifa Ahmad ibn Dawood (1992). *Akhbar al-Tawal*, translated by M, Mahdavi Damghani, 4th edition. Tehran: Ney.

12. Rastgar Fasaee, M. (2009). *Dictionary of Names in Shahnameh*, Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.
 13. Ripka, Y.(2002). *History of Persian Literature*, translated by Eisa Shahabi, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
 14. Zarinkoub, A. (2005). *History of the People of Iran*, Vol. 1, Tehran: Amir Kabir.
 15. Shahbazi, A. Shapur (2010). *History of the Sasanians* (Translation of the Sasanian section from Tabari's History and its comparison with Balami's History), Tehran: University Publishing Center.
 16. Shipman, K. (2005). *Foundations of Sasanian History*, translated by Kikaus Jahandari, Tehran: Farzanfar.
 17. Safa, Z. (1992). *History of Literature in Iran*, Tehran: Ferdows Publications.
 18. Tabari, M. (1996). *Tabari's History*, translated by Abolqasem Payandeh, 5th edition. Tehran: Asatir.
 19. Awfi, M. (2004). *Javame al-Hekayat wa Lawame al-Ravayat*, edited and corrected by Amirbano Mosaffa (Karimi), Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.
 20. Ferdowsi. (2007). *Shahnameh*, edited by Jalal Khalighi Motlagh, Tehran: The Great Islamic Encyclopedia.
 21. Ferdowsi .(1994). *Shahnameh*, edited by Saeed Hamidian (based on the Moscow edition), Tehran: Ghatreh.
 22. Christensen, A. (2006). *Iran in the Time of the Sasanians*, translated by Rashid Yasemi; Tehran: Sedaaye Moaser.
 23. Masoudi, A. (1986). *Muruj al-Dhahab*, translated by Abolqasem Payandeh; Tehran: Scientific and Cultural Publications.
 24. Muqaddasi M .(2007) .*Creation and History*, translated by Mohammad Reza Shafiei Kadkani; Tehran: Agah Publishing House.
 25. Nizam al-Mulk, Abu Ali Hasan Tusi .(1990). *Siyasatnama* (The Book of Government), edited by Abbas Iqbal. 2nd edition, Tehran: Asatir.
 26. Nizami (1984). *Haft Paykar*, edited by Vahid Dastgerdi, Tehran: Elmi.
 27. Nizami (2001). *Haft Paykar*, edited by Hassan Vahid Dastgerdi, revised by Saeed Hamidian, Tehran: Qatreh.
 28. Noldeke, T. (1999). *History of the Persians and Arabs in the Sassanian Period*, translated by Abbas Zaryab Khoei, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
 29. Ya'qubi, A. (2003). *Tarikh al-Ya'qubi* (The History of Ya'qubi), translated by Mohammad Ibrahim Ayati, 9th edition, Tehran: Elmi va Farhangi.
- Let me know if you need any modifications!

Journals

1. Aydinlu, S (2016) "The Absence of Bahram Gur (A Thematic-Epic-Mythological Study of the Narratives at the End of the Life of Bahram V Sasanian)," Journal of Poetry Studies, No. 28, pp. 27-60.
2. Akhavan Aghdam, N (2006), "A Comparison of Several Narratives from the Sasanian Dynasty in Shahnameh and Historical Sources," Journal of Humanities Research, No. 51, pp. 1-10.
3. Anonymous (1980), "Pahlavi Regulations and Their Remaining Works in Arabic Sources," Literary Studies Journal Summer and Autumn 1959; First Year; No. 2 & 3; pp. 109-123.
4. Jalilian, Sh., Khalili, A. , Ebrahimi, M. (2018). A Story from Several Perspectives (A Comparative Study of the Crown Story of Bahram Gur in Shahnameh and Historical Sources); Humanities Research Institute; No. 4.
5. Hassanzadeh Dashtgerdi, A. (2012) "Comparative Critique and Analysis of the Logic of the Story of Bahram Gur in Shahnameh and Ancient Historical Texts," Literary Criticism Journal Vol. 1 No. 2 pp. 127-146.
6. Hosseini, M .(2020). "Historical Sources for Nezami's Narrative in Haft-Paykar (A Comparative Study on the Story of Bahram Gur in the Narratives of Ferdowsi, Tabari, Tha'alibi , Nizam al-Mulk , Muqaddasi , Ibn Athir , and Nezami with Attention to Nezami's Artistic Additions to the Historical Story)," Literary Text Studies Journal No .83 pp .7-37 .
7. Alavi, M. Mashhour, P. Fazeli, M. (2022). "A Structuralist Approach to Historical Sections in Shahnameh: A Case Study on the Stories of Bahram Gur, Khosrow Anushirvan and Bahman," *Bahare Adab*, No. 80, pp. 229-213.
8. Ghazanfari Ali Varaniich, M. (2006). "The Importance of Oufi's Javame al-Hekayat from a Narrative Perspective," *Danesh* (Center for Research on Iran and Pakistan), No. 86, pp. 166-157.
9. Mahjoob, M. J .(1982). "Gur Bahram Gur," *Iran Nameh*, Winter 1983/1984 No. 2; pp. 163-147.
10. Mir Saidi «N. (2000) . "Historical Legends in Sasanian History," Journal of Faculty of Literature and Humanities No.,156 ; pp435-417
11. Nikooei, A. Barkat,B. Ghiyouri,M. (2015). "A Reassessment of Historical Narratives on Yazdegerd I and Bahram V with Emphasis on Critical Discourse Analysis," *Adab-Pajouhi Journal*, No. 31, pp. 9–38.